

اللقاء المباشر

حول كتاب (وهو الأمل)

(مؤن - ترجمه)



أحمد الحسن

www.almahdyoon.org

اللقاء المباشر حول كتاب وهم الاحاد (متن - ترجمه).....1

اللقاء المباشر حول كتاب (وهي الاحاد)

قناة المنقذ العالمي تعرض اللقاء المباشر مع الامام احمد الحسن الياني (ع) يوم 2015/12/18 الساعة 18:30 بتوقيت النجف الاشرف يقدم اللقاء الدكتور عبدالرزاق الديراوي:

<https://www.youtube.com/watch?v=0JVgJVHNocM>

گفتگوی سید احمد الحسن ع در روم مسنجر انصار امام مهدی ع پیرامون الحاد و خدا ناباوری مورخ 27 آذر ماه 1394: متن فارسی : <http://www.almahdyoon.co/ir/showthread.php?t=32291>

مطالعه انلاين كتاب توهم الحاد: <http://almahdyoon.co/doa.html#p=3>

د.عبدالرزاق ديراوي:

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ، بسم الله الرحمن الرحيم ، الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وال محمد الائمة والمهديين وسلم تسليما كثيرا، سلام عليكم ورحمة الله تعالى وبركاته.

درد بر شما عزيزان بيننده شبكه "المنقذ العالمي" وهمچنين درود بر برادران وخواهران شنونده در روم انصار امام مهدی ع در برنامه پالتالك. به من اجازه دهید در این دیدار ویژه از طرف شما و خودم به سیداحمدالحسن -وصی وفرستاده امام مهدی علیه السلام- خوش آمد بگویم. این دیدار ویژه به مسائل الحاد و خدا ناباوری می پردازد، که سیداحمدالحسن کتابی در این مورد، با عنوان "توهم الحاد" نگاشته است.

درد و رحمت خدا بر شما باد مولایم . آقای من، قبل از آغاز و طرح سؤالات، به سخن آغازین شما گوش فرا میدهم .بفرمایید.

الإمام أحمد الحسن ع : يا الله. بسم الله الرحمن الرحيم. السلام عليكم ورحمة الله وبركاته. حياكم الله د. عبدالرزاق الديراوي. ليس لدي شيء د.عبدالرزاق. تتوكل على الله واستمع إلى أسئلتكم إن شاء الله جزاكم الله خيرا

ياالله، بسم الله الرحمن الرحيم، درود و رحمت خدا بر شما باد ، درود بر شما دکتر عبدالرزاق. به خدا توکل می کنیم و سؤالات شما را گوش می دهم .

دکتر عبدالرزاق دیراوی:

بسم الله الرحمن الرحيم، بنابراین اگر خدا بخواهد شروع به مطرح کردن سؤالات می کنیم.

نبرد ایمان والحاد با آغاز فهم انسانی آغاز شده است و همیشه محور آن بخش غیب است که ایمان، فهم را به آن منتقل می کند، درحالی که الحاد به عبور از غیب می پردازد. با این توصیف، ممکن است این را بگوییم که همیشه الحاد در نبرد آسانی شرکت می کند و کار آن فقط انکار است و این انکار نقطه برتری در عقل و قلب انسان فرورفته در ماده است. اما ایمان نیرومندترین نقشه اش این است که اثبات کند لازمه فهم این جهان محسوس، فرض کردن حقائق ماورایی است. شاید امروز الحاد سعی می کند این نقشه را شکست دهد؛ در خلال بیان کردن تفسیرهای مادی کاملی از هستی وزندگی. نمی دانم آیا بحث همان طوری است که توصیف کردم. ولی من می خواهم که این سوال را پرسم: آیا ایمان نقشه اش را تغییر می دهد یا آن را تکمیل می کند، تا شامل ورود به منطقه ای شود که بی دین ها، آن را مخصوص خود می دانند. آیا در کتاب توهم الحاد چیزی از این مسئله مطرح شده است؟ آقای ما، پاسخ را از شما می شنویم... بفرمایید.

الإمام أحمد الحسن ع: حياكم الله. حقيقة الإيمان بوجود إله أو عدمه كلاهما يحتاج دليل اثبات .. يعني أقصد كلا الطرفين يحتاج دليل اثبات لما يتبناه من اعتقاد بوجود إله أو عدم وجود إله. اما ان كان الإنسان لا أدريا اي يقول أنه لا يعرف ان كان هناك إله ام لا فهكذا شخص لا يحتاج لدليل اثبات لعقيدته باعتبار أنه يعتقد بجهله بالواقع، ولكن أيضا يبقى بحاجة مناقشة ادلة الإثبات للجهل مقابلة له وبين أنها غير كافية يعني يحتاج نقض ادلة اثبات وجود إله.

درود بر شما. در حقیقت ایمان به وجود إله یا عدم آن - هر دو- نیاز به اثبات و دلیل دارند... منظورم این است که هر دوطرف نسبت به عقیده ای که دارا هستند به دلیلی برای اثبات کردن آن نیاز دارند. اما اگر انسان (بگوید): نمی دانم؛ یعنی بگوید نمی دانم خداوندی وجود دارد یا خیر، این چنین فردی نیاز به دلیلی برای اثبات عقیده اش ندارد، به این خاطر که این فرد نسبت به واقع آگاهی ندارد. ولی نیاز به مناقشه کردن دلایل اثبات ناآگاهی فرد مقابل خودش را دارد و بیان نمودن اینکه این دلایل کافی نیستند؛ به این معنا که نیاز به رد کردن دلایل اثبات وجود خداوند دارد.

وفي الحقيقة كان الإلحاد سابقا بمستوى اللادرية اي بمعنى أنه ليس الحاد علمي ممنهج لديه طرح متكامل لإثبات عدم وجود إله وإنما فقط التركيز على نقض ادلة وجود إله وبطبيعة الحال يرافق ذلك مجموعة من الإشكالات على العدل الإلهي والكمال وما شابه من اشكالات على الدين عموما والكتب السماوية والأنبياء. ولهذا لم تكن هناك حاجة سابقا بالنسبة للخط الإيماني لأكثر من اثبات وجود الإله والرد على الإشكالات والنقوضات، أما اليوم فالأمر مختلف تماما،

درحقیقت الحاد به صورت "نمی دانم" وجود داشت؛ یعنی اینکه ، الحاد علمی روشن نبود و تفکر کاملی برای اثبات عدم وجود خداوند نداشت. فقط بر رد کردن دلایل وجود خداوند متمرکز می شد. طبیعتاً این مسئله، مجموعه ای از اشکالات را بر عدل الهی و کمال و اشکال های عمومی بر دین و کتاب های آسمانی و پیامبران و اشکالاتی شبیه اینها وارد می کرد. به همین خاطر پیش از این تفکر ایمانی ، بیش از اثبات وجود خداوند و پاسخ به اشکالات و کاستی ها نیاز نداشت. اما امروزه مسئله واقعاً تغییر کرده است.

اليوم نحن نواجه الحاد علمي ممنهج بدقة عالية. فهناك اجابات هم يعتبرونها كافية للأسئلة الإنسانية الكبرى وهذا ليس فقط بالنسبة لهم طبعاً لا داعي لفرض وجود إله - كما ذكرت جنابكم - بل ان توفر هذه الإجابات، بالنسبة لهم طبعاً، يثبت عدم وجود إله. يعني الأسئلة من قبيل ما هو مصدر الحياة على الأرض؟ كيف جاءت؟ وكيف تطورت وتعدت وتنوعت؟ يوفر الإجابة عليها علم الأحياء التطوري وهو قادر على توفير اجابات علمية دقيقة خصوصاً بعد تطور علم الجينات في الفترة الأخيرة.

امروزه ما با الحاد علمی و روشمند و بسیار دقیق روبه رو هستیم. آنان پاسخ هایی می دهند که آن را برای سوالات همه انسان ها کافی می دانند. به همین خاطر نیز آنان علاوه بر اینکه به فرض وجود خداوند نیازی ندارند - همان طور که جناب (عالی) ذکر کردید- این پاسخ ها با توجه به نظر آنان، عدم وجود خداوند را اثبات می کند. یعنی: سوالاتی از قبیل اینکه: منبع زندگی روی زمین چیست؟ چگونه آمده است؟ چگونه تکامل پیدا کرده است و پیچیده شده است و به انواع (مختلفی) تقسیم شده است؟ علم زیست شناسی تکاملی پاسخ این سوالات را در اختیار دارد. و قادر است که پاسخ های علمی دقیقی در اختیار (دیگران) قرار دهد، مخصوصاً بعد از پیشرفت علم ژنتیک در دوران اخیر.

أيضا الأسئلة من قبيل كيف ومن اين جاء الكون الجسماني الذي نعيش فيه؟ هناك إجابات لهكذا اسئلة يوفرها علم الفيزياء النظرية والكونية. فمثلا ميكانيك الكم في الفيزياء وخصوصاً مبدأ الريبة او اللايقين لهايزنبرغ وهو مبدأ فيزيائي مشهور ومعروف وقد وقف ضده اينشتاين في وقته وقال مقولته المشهورة "الله لا يلعب النرد" ولكن هذا المبدأ الفيزيائي مثبت تجريبياً الآن وتبين أن اينشتاين مخطئ وغير مصيب في جدله في حينها.

همچنین سوالاتی از قبیل اینکه: هستی جسمانی که در آن زندگی می کنیم، چگونه و از کجا آمده است؟ پاسخ هایی وجود دارد که علم فیزیک نظری و کیهانی آن را در اختیار، قرار می دهد. به عنوان مثال میکانيك کوانتوم در فیزیک و خصوصاً اصل شک یا عدم قطعیت هایزنبرگ. این اصل فیزیکی مشهور و معروفی است و اینشتین در زمان خودش در مقابل آن ایستاد و سخن مشهورش را (این گونه) بیان کرد: "خداوند نرد بازی نمی کند" ولی اکنون این اصل فیزیکی ثابت شده است و مشخص شد که اینشتین در زمان خودش در استدلال خود اشتباه کرده است و به واقعیت دست پیدا کرده بود.

أقول أن هذا المبدأ الفيزيائي يقول أن الفراغ لا يمكن أن يكون خال تماماً من أي تفاوتات كمومية لأنه لو كان كذلك، أي خال من التفاوتات الكمومية، فسيكون لدينا موضع حددت قيمته وسرعته وضبط على الصفر أي أصبحنا على علم ويقين بحال هذا الموضع في الكون وهذا يمثل انتهاكاً لمبدأ اللابتيين لهايزنبرغ الذي يقول أنه لا يمكن تحديد الموضع والسرعة أو قيمة المجال ومعدل تغيره معا وبدقة لكم ما، فالنتيجة هي أن الفراغ الكوني الذي نعيش فيه مليء بالتفاوتات الكمومية وبالتالي يثبت أن الفراغ الكوني منتج لجسيمات من لاشيء - طبعاً فيزيائياً وليس فلسفياً - وهذا الإثبات يكفي بالنسبة لبعض علماء الفيزياء الذي تبناوا الإلحاد طبعاً للمجادلة بأنه لا يوجد اله لأن الكون نشأ أصلاً من حدث كومي فإذا كانت الكموم تنتج من لاشيء إذن فالكون جاء من لاشيء .. هذه هي القضية التي يطرحونها - وحتى أكون واضح - فهذه القضية تمثل أخطر قضية واجهت الخط الإيماني إلى اليوم خصوصاً أن من تبناها أشخاص يشار لهم في هذا المجال أي في الفيزياء النظرية والفيزياء الكونية مثل ستيفن هوكينغ وستيفن واينبرغ وغيرهم كثير من علماء الفيزياء.

می گویم: این اصل فیزیکی می گوید:

فضا نمی تواند به صورت کلی از ناپایداری های کوانتومی خالی باشد؛ به این دلیل اگر این گونه باشد - یعنی از ناپایداری های کوانتومی خالی باشد - در این صورت مکانی یافت می شود که اندازه و سرعت آن مشخص شده است و نیروهای موجود در آن برابر با صفر خواهد بود . یعنی ما نسبت به حالت این مکان در هستی، علم و یقین پیدا کردیم. این مسئله باعث زیرسوال بردن اصل عدم قطعیت هایزنبرگ می شود. این اصل می گوید: نمی توان مکان و سرعت یا اندازه ذره و میزان تغییر آن را با هم و با دقت اندازه گیری کنیم. نتیجه این می شود که فضای هستی که در آن زندگی می کنیم، پر از ناپایداری های کوانتومی است و در نتیجه ثابت می شود که فضای هستی از هیچ به وجود آمده است. طبعاً از جهت فیزیکی و نه از جهت فلسفی. این اثبات باتوجه به برخی از دانشمندان فیزیک - که الحاد را پایه گذاری کردند و بالطبع از نظر مناقشه - کفایت می کند که خداوندی وجود نداشته باشد؛ به این خاطر که هستی در اصل از حوادث کوانتومی به وجود آمده است، زمانی که کوانتوم ها از هیچ به وجود آمدند، در نتیجه هستی از هیچ و عدم به وجود آمده است.

این مسئله ای که مطرح می کنند - برای این که واضح گفته باشم - این مسئله نمونه خطرناک ترین مسئله ای است که تا امروز در برابر تفکر ایمانی قرار گرفته است. خصوصاً که افرادی که این مسائل را مطرح کرده اند، افرادی هستند که معروفند - در فیزیک نظری و فیزیک کیهانی - مانند استیون هاوکنگ و استیون واینبرگ و بیشتر دانشمندان دیگر فیزیک.

طبعاً يعزز هذه القضية بالنسبة لهم أيضاً أن الكون الذي نعيش فيه طاقة انطلاقه فقط تسمح له بالإفلات من جاذبيته أي أن مجموع طاقته الكلية يساوي صفر، فطاقته الموجبة تساوي طاقته السالبة، وهذا معناه أنه لا يوجد شيء دخل للكون من خارجه - وطبعاً هم حتى مسألة ضبط الثابت الكوني وضعوا اطروحات علمية لتفسيرها مثل فرض توفر احتمالات كثيرة لنشوء الكون حيث طرح هوكنغ نظرية أن الكون له بداية غير حدية أيضاً هناك نظرية "ام" او الأوتار الفائقة - وعموماً هم خلصوا إلى أن الكون الذي نعيش فيه مجرد نتاج تفاوتات كومية في الفراغ وهكذا بحسبهم فقد وضعوا الإجابات الفيزيائية التي تفسر من اين جاء الكون دون الحاجة إلى فرض وجود إله وهي مدعمة بأدلة علمية ونتائج قياسات دقيقة بعض الأحيان.

این مسئله برای آنان مسئله بزرگی است که هستی که در آن زندگی می کنیم انرژی آغازینش به او اجازه گریز از جاذبه اش را می دهد. یعنی مجموع انرژی کلی آن مساوی با صفر است. یعنی انرژی مثبت آن با انرژی منفی اش مساوی است و این به این معناست که چیزی وجود ندارد که از بیرون هستی وارد آن شود.

آنان برای مسئله اندازه گیری ثابت کیهانی و تفسیر آن چند روش علمی مطرح کردند، مانند این که احتمالات زیادی برای پیدایش هستی وجود دارد. هاوکینگ این نظریه را مطرح کرده است که هستی آغازی بی نهایت دارد و نظریه "ام" نیز وجود دارد یا ابرریمان ها... عموماً آنان به این نتیجه رسیدند که هستی که در آن زندگی می کنیم، صرف ناپایداری های کوانتومی در فضا است. آنان به حساب خودشان پاسخ های فیزیکی بیان کردند، پاسخ هایی که تفسیر می کند: این هستی از کجا به وجود آمده است، بدون اینکه فرض وجود خدایی نیاز باشد. در برخی اوقات این مسئله با دلایل علمی و نتایج قیاسی دقیقی تایید شده است.

وهذه الإجابات العلمية كما تلاحظ هي في مستوى طرح بديل علمي للعلّة على المستوى الأرضي والكوني، ولا يخفى على المستمعين الكرام أن اثبات وجود إله إنما يدور حول كونه علة الوجود سواء الكوني أو الأرضي فتحديد العلم للعلّة على أنّها ليست الله وإنما التفاوتات الكمية أو الجاذبية على المستوى الكوني وكونها مركبات كيميائية على المستوى الأرضي ينهي بحسبهم أي مجال لفرض إله ويثبت عدم وجود إله.

همان طور که ملاحظه می کنید، این پاسخ های علمی در جایگاه روش جایگزین علمی - برای بیان علت در زمین و هستی - می باشد. بر شنوندگان عزیز پنهان نیست که اثبات وجود خداوند حول این محور می چرخد که او علت وجود است، چه علت هستی یا زمینی. مشخص کردن علت، توسط علم که علت خداوند نیست، بلکه ناپایداری های کوانتومی یا قانون گرانش در هستی و اینکه، از ترکیب های شیمیایی در زمین تشکیل شده است، به حساب آن ها هر فرصتی را برای فرض خداوند از بین می برد و عدم وجود خداوند را ثابت می کند.

يعني هؤلاء العلماء الذي تبنوا الإلحاد العلمي امثال عالم الأحياء التطورية ريتشارد دوكنز او عالم الفيزياء النظرية ستيفن هوكينغ يريدون القول أن العلم مليء، ملاً الساحة واجاب على هذه الأسئلة الكبرى وبين العلل التي كانت مجهولة ولم يعد هناك فراغ يسمح لكم بحشر إلهكم فيه كعلة لحدوث شيء أو بدءه، هذا طبعا اضافة إلى أن الطرح الديني التقليدي الإسلامي والمسيحي واليهودي وكذا الأديان الشرقية الهندوسية وغيرها للبدايات سواء على المستوى الكوني أم الأرضي والإنساني يناقض الحقائق العلمية، مثلا الطرح الديني التقليدي يفترض أن الله صنع صناطينا ثم حوله إلى جسم انسان اسمه آدم، وهذا الطرح يناقض حقيقة علمية ثابتة اليوم وتدرس في كل الجامعات العريقة حول العالم وهي أن الإنسان الحديث الهوموساينس هو نتاج تطوري لمليارات السنين، فالأمر بدأ بجزئيء قابل لنسخ نفسه ثم خلية ثم خلية حقيقية النواة ثم اجسام متعددة الخلايا إلى أن وصل الأمر إلى الهومو بأنواعه ونحن الهوموساينس عمرنا بحدود المئتي ألف عام فقط.

به اين معنا که دانشمندانى که الحاد علمى را ايجاد کردند -دانشمندانى همچون دانشمند زیست شناسى تکاملی ریچارد داوکینز یا دانشمند فیزیک نظری استیون هاوکینگ- مى خواهند اين سخن را بگویند: علم پُرکننده (وَجُران کننده) است. مجال سخن را پرکرده است و به اين سوال بزرگ پاسخ داده است و علت هاى را که نامشخص بوده، بيان کرده است. و جاي وجود ندارد که خداوندتان را در آن قرار دهید وآن را علت به وجود آمدن چیزی یا آغاز آن بدانید.

علاوه براین دیدگاه های روش دینی کلاسیک اسلامی و مسیحی و یهودی و همچنین ادیان شرقی هندو و غیر آن، نسبت به آغاز (هستی) -چه در مورد کل کیهان یا زمین و انسان- با حقایق علمی متناقض است. مثلاً روش دینی کلاسیک می گوید: خداوند مجسمه ای گلی ساخت و آن را به جسم انسان تبدیل کرد که نامش آدم است. این سخن با حقیقت علمی که امروز ثابت شده است، متناقض است؛ حقیقتی که در همه دانشگاه های مطرح جهان تدریس می شود و می گوید: انسان جدید -هوموساينس- نتیجه تکامل چند میلیارد ساله است. پیدایش با جزئی آغاز شده است که خودش را رونویسی می کند، بعدسلول وبعد از آن سلول دارای هسته حقیقی ، و پس از آن جسم هاى که سلول های مختلفی دارد، به وجود آمدند. تاجایی که مسئله به انواع (مختلف) هومو رسید و ما هوموساينس هاى هستیم که عمر ما فقط در حدود 200 هزار سال است.

وحقیقة هذا الطرح العلمى سواء على مستوى الأحياء التطورية ام على مستوى الفيزياء النظرية والكونية فرض علينا المواجهة وبيان الحق خصوصا مع خلو الساحة من أي طرح علمي رصين يثبت وجود إله حيث أن اعتماد غالبية المتدينين او المؤمنین بوجود إله على رفض نظرية التطور والحقائق العلمية الأخرى المثبتة ليس سوى هروب من الحقيقة كما أن الاعتقاد بأن النص الديني لا يمكن أن يتوافق مع نظرية التطور هو أكبر هدية تقدم للملحدین حيث أنهم بكل بساطة يستطيعون اثبات أن التطور حقيقة علمية لا تقبل الشك.

درحقیقت این روش علمی -چه در مورد زیست شناسی تکاملی یا در مورد فیزیک نظری و کیهانی- برخورد و بیان حقیقت را برای ما قطعی کرده است؛ مخصوصاً اینکه هیچ روش علمی محکمی وجود ندارد که وجود خداوند را ثابت کند. و بیشتر دینداران و مومنان به وجود خداوند، نظریه تکامل و حقایق علمی ثابت شده دیگر را رد می کنند و این کارشان فقط فرار از حقیقت است.

همان طور که اعتقاد به اینکه ممکن نبودن موافقت متن دینی با نظریه تکامل، بزرگ ترین هدیه ای است که به ملحدین تقدیم می شود. به این خاطر که آنان به راحتی می توانند ثابت کنند که تکامل حقیقت علمی است که شک پذیر نیست.

وأعتقد أن المواجهة الفكرية والعلمية اليوم مع الإلحاد العلمي بمستوى يحتاج تدخل إلهي، لهذا كان ما قمت به من تصدي لهذه القضية التي تعتبر القضية الأولى للدين والإيمان واعتقد كتاب وهم الإلحاد قلب الطاولة على الإلحاد وإلى اليوم بعد مرور فترة طويلة هي أكثر من كافية فاني لم أجد أي رد من الملحدین على ما طرحته في كتاب وهم الإلحاد لإثبات وجود إله من نفس المسائل العلمية التي تبناها. لكم المايك د. عبدالرزاق.

معتقدم که رویارویی فکری و علمی با الحاد و خدا ناباوری به سطحی رسیده که نیاز به دخالتی الهی دارد ، لذا آنچه را که برای مبارزه با این قضیه که امروزه مهم ترین مسئله برای دین و ایمان به شمار می رود لازم بود انجام دادم. معتقدم کتاب توهم الحاد تمام موازین الحاد را زیرورو نمود. چرا که با گذشت مدت زمان نه چندان کوتاه از نشر کتاب هنوز ردودی کافی از سوی خدا نابوران برای رد اثبات اله از مسائل علمی که خودشان پیش بینی نموده اند و در کتاب توهم الحاد آمده مطرح نشده است.. دکتر عبدالرزاق مایک برای شما.

د.عبدالرزاق ديراوی:

بله، آقای ما، خداوند به شما پاداش نیکو دهد. آقای ما، سوال دیگر من این است: آمار نشان می دهد که تعداد ملحدان آغاز به رقابت با تعداد افراد دیانت های بزرگ در جهان نموده است، شما دلایل گستردگی و انتشار الحاد در بسیاری از جوامع امروزی خصوصاً میان ملت عرب در این اواخر را در چه می بیند؟ بهترین راه برای رویارویی با الحاد و خداناباوران چیست؟ چگونه می توان افرادی را که در این منجلاب سقوط کرده اند را نجات داد؟؟ آقای ما، پاسخ را برعهده شما می گذارم. بفرمایید.

الإمام أحمد الحسن ع: حياكم الله. أعتقد أن الفضول أو البحث عن إجابات مقنعة أكيد هو سبب رئيسي لانتشار أي فكر أو ثقافة أو سلوك في المجتمع الإنساني عموماً. فالإنسانية وصلت إلى ما هي عليه اليوم من معارف وعلوم بسبب الفضول الإنساني. ولهذا أقول ربما أهم أسباب انتشار الإلحاد تعود إلى أن الإنسان بطبيعته كائن فضولي ويريد أن يعرف كل شيء ويبحث عن إجابات وإذا لم يقتنع بالإجابة يبقى في حالة بحث مستمرة. والدين أو رجال الدين إذا لم يقدموا الاجابات المقنعة والصحيحة والدقيقة للناس فكثيرون سيبحثون عن الإجابة الصحيحة والدقيقة والمقنعة في جهة اخرى.

درود خداوند بر شما. فکر می کنم کنجکاوی یا جست و جوی از پاسخ های قانع کننده، قطعاً دلیل اصلی منتشر شدن هر تفکر یا فرهنگ یا رفتاری -به صورت عمومی- در جامعه انسانی است. انسانیت -به خاطر کنجکاوی انسانی- امروزه به حدی از شناخت وآموزه ها رسیده است. به همین خاطر می گویم که چه بسا مهم ترین دلیل منتشر شدن الحاد به این بازمی گردد که طبیعت انسان به گونه ای است که موجود کنجکاوی است و می خواهد هر چیزی را بشناسد و دنبال پاسخ است. و اگر پاسخ، او را قانع نکرد، مستمر جست و جوی می کند. دین یا مردان دینی اگر پاسخ های قانع کننده و صحیح ودقیقی به مردم ندهند، بیشتر آنان دنبال پاسخ های صحیح ودقیق وقانع کننده ای از سوی افراد دیگری می روند .

واليوم العلوم الاساسية كالفيزياء والرياضيات والكيمياء والأحياء بعد أن تسببت هذا التقدم العمراني والتكنولوجي والصحي الكبير أصبحت تتمتع بثقة عالية في المجتمع الإنساني ومع مستوى التعليم الأكاديمي المرتفع عموماً ومع توفر شبكة المعلومات أصبح الحصول على المعلومات واستيعابها يسير جداً لمن يريد فعلاً الوصول إلى المعلومة والحقيقة.

امروز علوم پایه مانند فیزیک وریاضیات و شیمی و زیست شناسی -بعداز اینکه باعث این پیشرفت عمرانی و تکنولوژی و سلامتی بزرگی شدند- بسیار مورد اعتماد در جامعه انسانی شدند؛ علاوه بر جایگاه آموزش آکادمی عمومی بالایی که دارد و در دسترس بودن شبکه ای داده ها (اینترنت) باعث شده است که آموزه ها و به دست آوردن آن واقعاً برای فردی که می خواهند بیاموزند و به حقیقت برسند، آسان بشود.

يعني باختصار يمكن أن نقول أن سبب رئيسي للإلحاد هو عدم وجود إجابات صحيحة ومقنعة لدى رجال الدين حول القضايا العلمية المعاصرة المرتبطة بنشوء الكون أو ظهور الحياة وتطورها وصولاً إلى ظهور الإنسان على كوكب الأرض وأيضا اعتقادهم أن الدين يتنافى مع بعض الأمور التي أصبحت علمياً تعد من مبادئ العلوم الأساسية، فبالنسبة لبعض رجال الدين ليت الأمر يقتصر على عدم وجود الإجابات بل إن مواجهة بعض رجال الدين للإلحاد العلمي هي مواجهة بأئسة ومزرية ومخجلة حقيقة وهي سبب إلحاد كثيرين أيضاً يعني كمثل يردون نظرية التطور المثبتة اليوم بأدلة علمية قطعية في علم الجينات بإشكالات تافهة حد الإسفاف، وهكذا طرح عندما يواجه به شخص مطلع على علم الأحياء التطوري سيجعله يشفق على حال من يواجهه به وما هو عليه من جهل وربما سيجعله يبتعد عن الدين والإيمان تماماً.

يعني خلاصه می توانیم بگویم که علت اصلی الحاد، وجود نداشتن پاسخ های صحیح وقانع کننده نزد رجال دین در مورد مسائل علمی معاصر است که در مورد پیدایش هستی یا ظهور زندگی و تکامل آن باشد، تا اینکه به ظهور انسان روی سیاره زمین منجر شد. همچنین این اعتقاد آنان که دین با برخی از مسائلی که علمی شده است واز مبادی اساسی شمره می شود، در تعارض است. ای کاش، رجال دین درمورد برخی از مسائل به نبودن پاسخ هایی بسنده می کردند؛ بلکه برخورد برخی از آنان نسبت به الحاد علمی، برخوردی شکست خورده و خوارکننده و درحقیقت خجالت آوری است. همچنین این مسئله علت الحاد تعداد بسیاری از افراد شده است. به عنوان مثال آنان نظریه تکامل را که امروزه با دلایل علمی قطعی در علم ژنتیک ثابت شده است، با اشکالات بی اهمیت و سفیهانه رد می کنند. زمانی که با این نوع پاسخ ها ، با فرد آگاه به علم زیست شناسی تکاملی برخورد می کند، باعث می شود که دلش برای فردی که به این وسیله با او مواجه شده است بسوزد . چه بسا این باعث می شود این فرد از دین وایمان به کلی دور شود.

بل نستطيع أن نقول أن رجال الدين عندما يقولون إن الدين يتعارض مع نظرية التطور يقدمون - كما قلت - يقدمون أكبر هدية للمنظرين للإلحاد لأنهم يستطيعون إثبات أن نظرية التطور صحيحة ولا غبار عليها اليوم، وبالتالي يتوصلون إلى نتيجة أن ما يتعارض معها هو الباطل وفي حالتنا طبعاً هو الدين ووجود إله.

حتی می توانیم بگویم که رجال دین زمانی که می گویند: دین با نظریه تکامل تعارض دارد همان طور که پیش از این گفتیم - بزرگ ترین هدیه را به صاحب نظران الحاد تقدیم می کنند؛ به این خاطر که آنان می توانند اثبات کنند که نظریه تکامل صحیح است و امروزه هیچ شکی در آن نیست. پس به این نتیجه می رسند که مسئله ای که با علم تعارض دارد، باطل است و طبعاً در این حالت، دین و وجود خداوند است.

أيضا أحد أسباب الإلحاد هو الطرح الديني المتناقض أو الركيك، الطرح العقائدي والطرح الإيماني والذي يستغله الملحدون للطعن بالدين - ولا أريد أن أدخل في هذا الموضوع لأنه واسع جدا - هذه الأمور طبعاً تشمل الجميع.

همچنین یکی از علت های الحاد، روش دینی متناقض وریک است. روش عقایدی وایمانی که باعث می شود، ملحدین از آن برای طعنه زدن به دین استفاده کنند. من نمی خواهم وارد این موضوع شوم، چون بسیار وسیع است. این مسائل شامل همه می شود.

أما المسلمون السنة بالخصوص سواء كانوا ناطقين باللغة العربية أم بأي لغة أخرى فأعتقد هناك سبب إضافي أيضا وهو ما فعله ويفعله السلفيون من جرائم، فهؤلاء دينهم قائم على تكفير وقتل وانتهاك حرمة من يخالفهم متى ما سنحت لهم الفرصة، وقد سنحت لهم الفرصة هذه الفترة، ولكن تحت مراقبة عدسات الكامرات المتوفرة في كل مكان والتي تنقل كل ما يفعلون من جرائم والعالم يشاهد هذه الجرائم ويشاهدهم أيضا وهم يبررونها بأنها من الإسلام السني أو جزء من قانون الإيمان عندهم باعتبار انها مستندة لنصوص أو لتصرفات الحكام الذين يقدهم السنة، مثل احراق الإنسان وهو حي، فقد فعلها أبو بكر بالفجاءة السلمي وكررها السلفيون اليوم وطبعا هذا جعل كثيرين ينفرون من دينهم، فبعض السنة شكلت لهم هذه التصرفات صدمة لم يتمكنوا من استيعابها فتوجهوا أما إلى دين آخر أو للإلحاد وأخذوا يطعنون بالإسلام وبالقرآن وبالرسول ويتهمونه بهذه الجرائم.

اما مسلمانان وبالخصوص اهل سنت -چه افرادی که با زبان عربی سخن می گویند یا به هر زبان دیگری- فکرمی کنم اینجا علت دیگری نیز وجود دارد؛ همان جرم هایی که سلفی ها انجام دادند و انجام می دهند. دین این افراد بر تکفیر واز بین بردن احترام مخالفان استوار است. تاجایی که فرصت برایشان پیش بیاید ودر این زمان، فرصت برایشان ایجاد شده است. ولی با مراقبت دوربین های مخفی که در همه جا نصب شده است وهر جرمی را که آنان انجام می دهند، ضبط می کند وجهان این جرائم را مشاهد می کنند و آنان نیز می بینند. آنان این گونه این کارها را توجیه می کنند که جزو اسلام اهل سنت است یا بخشی از قانون ایمان نزد آنان است؛ به این خاطر که این ها به متونی مستند نزد آنان یا کارهایی حاکمانی است که اهل سنت، آنان را تقدیس می کنند. مانند آتش زدن انسان در حالی که زنده است. ابوبکر این کار را با فجائت سلمی انجام دادوسلفی ها آن را امروز تکرار می کنند. وطبعاً این کار باعث شده است که بسیاری از دین آن ها نفرت زده بشوند. این کارها صدمه ای به برخی از اهل سنت زده است و باعث تحمل نکردن آنان شده است. این شد که یا به دین دیگری وارد شدند ویا به سمت الحاد رفتند وبه اسلام قرآن ورسول(الله ص) طعنه می زنند وایشان را به این جرائم متهم می کنند.

أما بالنسبة لمواجهة الإلحاد فأعتقد الإلحاد العلمي قضية فكرية وعلمية وهي تحتاج لمواجهة فكرية وعلمية، وهذه هي القضية الأهم والمحورية والتي يجب التركيز عليها - يعني أقصد الإلحاد العلمي ومواجهته علميا - وطبعا لا بد أن تكون المواجهة بعد تصحيح الأخطاء الموجودة لا بالإصرار عليها، وليس عيبا أن تتم مراجعة الموروث الديني وتدقيقه وتقده بإنصاف وحيادية علمية ولكن العيب أن يستمر الإنسان في اللجاج والعناد والمكابرة والإصرار على منهج متهرئ مليء

بالتناقضات، وأعتقد أن معهد الدراسات العليا يمكنه العمل بهذا الاتجاه لتوعية الناس وتعريفهم بالحقائق كما هي ورفع مستواهم المعرفي عموماً .. نعم.

اما در مورد برخورد با الحاد، فکر می‌کنم که الحاد علمی یک مسئله فکری و علمی است و به برخورد فکری و علمی نیاز دارد. این مسئله مهم تر و محوری است که باید نسبت به آن تمرکز کنیم. منظورم این است که با الحاد علمی برخورد علمی کنیم. طبعاً برخورد بعد از تصحیح کردن اشتباهات موجود باشد و نه با اصرار به اشتباهات. عیبی نیست که به موروث دینی مراجعه شود و در آن دقت شود و با انصاف و با روش علمی نقد شود؛ ولی عیب این است که انسان در لجاجت و دشمنی و تکبر استمرار بورزد و به روشی که پر از تناقضات است، اصرار بورزد. فکر می‌کنم که "مرکز پژوهش‌های لغوی و دینی" می‌تواند به این سمت برود و فهم انسان را بالا ببرد و آنان را با حقایق همان طور که است، آشنا کند و جایگاه شناخت آن‌ها را به صورت عمومی بالا ببرد... بله.

أما بالنسبة للجهات التي تسيء للدين من خلال ارتكابها للجرائم باسم الدين، فأعتقد الحل هو بيان براءة الدين منهم ومن سلوكهم، وكذلك توضيح حقيقة المسائل التي ينسبونها للدين مثل كون بعضها غير صحيحة أو انهم اخطئوا بالتأويل أو ما شابه، وطبعاً البراءة بتحديدتهم وتشخيصهم بعقائدهم وبمنابعهم، فغير صحيح ترديد بعضهم هذه الأيام مقولة "الإرهاب لا دين له" فهذه مقولة خاطئة وغير صحيحة ولا يقبلها شخص يمتلك عقل ويمكنه التفكير ويحترم عقله، فالإرهاب اليوم له دين وعقيدة وهي السلفية الوهابية ومنبعها السعودية، وحتى يمكن أن نقول أن كل سلفي وهابي هو إرهابي أو مشروع إرهابي مستقبلي، وقد كررت هذا الأمر مرارا. فهذه هي حقيقة عقائدهم وفتاوى كبار علمائهم ولا يمكنهم التنصل منها، وقد قامت دعوة ابن عبد الوهاب على أن من يخالفون دينه الوهابي فهم مشركون وقد استحل هو وآل سعود قتالهم ودماءهم ويمكنكم الاطلاع على تاريخ نجد لابن غنام، مؤرخ الدين الوهابي المعروف والذي يستهل كتابه بتكفير المسلمين ويأخذ بتعداد البلدان الإسلامية بلدا بلدا، فيعدد القطيف والبحرين ومصر والموصل ويغداد ويتكلم عن عامة السنة على انهم مشركون لأنهم يزورون القبور، كقبر أبو حنيفة والزيبر الخ.. هذا فضلا عن الشيعة الذين قامت الدعوة الوهابية على معاداتهم وعموما إذا كان بعضهم اليوم يريد تغيير منهجهم الإجماعي فعليهم أن يتبرؤوا من السلفية الوهابية ويقوم بطرح سلفية تفتي بتجريم انتهاك دماء المخالفين لهم.

اما در مورد افرادی که از خلال ارتکاب جرائم به نام دین، نسبت به دین بدی می‌کنند، فکرکنم راه حل بیان کردن بی‌زاری دین از آنان و رفتار آنان باشد. همچنین توضیح حقیقت مسائلی که به دین نسبت می‌دهند، مانند این که برخی از آن‌ها صحیح نیست یا در تأویل اشتباه کردند یا مسائلی شبیه این. بی‌زاری از آنان با مشخص کردن و معلوم کردن عقاید آنان و منابع آن‌ها است. صحیح نیست که برخی از آنان در این روزها این سخن را می‌گویند: "تروریسم دینی ندارد" این سخن اشتباه و غیر صحیحی است و فردی که عقل دارد و فکر می‌کند و به عقلش احترام می‌گذارد، نمی‌تواند این مسئله را قبول کند. امروزه تروریسم دین و عقیده دارد، که همان وهابیت سلفی است که منبعش سعودی است. حتی امکان دارد بگوییم: هر سلفی وهابی، یک تروریست است یا فردی است که در آینده

تروریست می شود. این مسئله را بارها تکرار کرده ام. این حقیقت عقاید و فتوای بزرگان آنان است و نمی توانند از آن جدا شوند. ابن عبدالوهاب گفته است: هر فردی که با دین وهابی اش مخالفت کند، مشرک است و او خاندان سعود جنگ با آنان و خون آنان را حلال شمرده است و می توانید به "تاریخ نجد ابن غنام" مراجعه کنید. این فرد مورخ دین وهابی و شخص معروفی است. این فرد کتابش را با تکفیر مسلمانان آغاز کرده است و شهر به شهر، شهرهای مسلمانان را می شمارد. قطیف و بحرین و مصر و موصل و بغداد را می شمارد و در مورد عموم اهل سنت این گونه سخن می گوید: آنان مشرک هستند؛ به این خاطر که قبور را زیارت می کنند، مانند قبر ابوحنیفه وزیر الخ... علاوه بر شیعه که وهابی ها با آنان دشمنی می کنند. عموماً اگر برخی از آنان می خواهند روش جرم خود را تغییر دهند، باید از (دین) سلفی وهابی بیزاری بجویند و سلفیتی را مطرح کنند که به جرم بودن ریختن خون مخالفان فتوای دهد.

انا اکتفی بهذا الکلام بخصوص السلفية الوهابية وجرائمهم، ولكن أعتقد الموضوع يحتاج حملات منظمة لتعرية إرهاب وإجرام الدين السلفي الوهابي الإرهابي عالميا حتى لا تختلط الأمور، ويعرف الناس في الغرب والشرق أن الدين السلفي الوهابي هو عبارة عن دين مبني على الجريمة والقتل والاعتداء على الآخرين، وأيضا حتى يتبين أن هؤلاء يمثلون المنهج السفيفاني الأموي المعادي للإسلام منذ اول يوم بعث فيه الرسول محمد (صلى الله عليه وآله)، في حين الإسلام الحقيقي ممثل بال محمد فهم ورثة النبي محمد صلى الله عليه وآله نبي الإسلام. نعم ، لكم المايك.

من به این سخن در مورد (دین) سلفی وهابی و جرائم آنان کفایت می کنم. ولی فکر می کنم این موضوع به حمله های منظمی برای از روشن تر نشان دادن جرایم و تروریسم دین سلفی وهابی در سطح جهان دارد؛ تا این که مسائل بایکدیگر مخلوط نشود و مردم در شرق و غرب بفهمند که دین سلفی وهابی، عبارت است از دینی که بر جرم و کشتار و ستم بردیگران استوار است. و نیز روشن شود که این ها جلوه ای از روش سفیفانی اموی هستند که از آغاز مبعوث شدن فرستاده ی خدا محمد (ص) با اسلام دشمنی می کردند، در حالی که آل محمد (ع) نماینده اسلام حقیقی هستند، آنان وارثان پیامبر (ص) پیامبر اسلام هستند. بله مایک برای شما.

د. عبدالرزاق دیراوی:

آقای ما، خداوند به شما بهترین پاداش را بدهد. آقای ما سوال دیگرمن این است: برخی افراد وجود دارند که می گویند: اثبات وجود خداوند از خلال اثبات ناتوانی دانشمندان زیست شناسی، در مورد بیان کردن تفسیری از پیدایش حیات می باشد؛ و این به منزله اثبات وجود خداوند است و کمبودهایی که علم آن را جبران نکرده است و به جایی رسیده است که خداوند (مسائل) مرتبط با آن را پنهان کرده است. آیا عبور از خلال تفکر ایثار حقیقی که از جهت مادی ثابت نشده است، برای اثبات وجودی که غیرمادی است، از همین موارد است؛ اینکه از جمله اثبات کردن خداوند فضاهای خالی است؟ آقای ما، پاسخ را از شما می شنویم. بفرمایید.

الإمام أحمد الحسن ع: حياكم الله.

فما يخص فرضيات النشوء، ليس غايتي في كتاب وهم الإلحاد عندما قمت بمناقشة تفصيلية لفرضيات النشوء المطروحة هو رفض إمكانية النشوء، يعني نشوء الحياة، بل غاية ما اردت بيانه من مناقشتي لفرضيات النشوء هو بيان أنه لا توجد نظرية متكاملة وأيضاً رددت على طرح بروفيسور ريتشارد دوكنز في كتابه "صانع الساعات الأعمى" حول احتمالية حدوث النشوء رياضياً، وقد بينت بحسابات رياضية أنه أمر بعيد الحدوث بحسب الفرضيات المطروحة حالياً.

درود خداوند بر شما. در مورد فرضیه های پیدایش، باید گفت زمانی که در مورد فرضیه های پیدایش مطرح شده به صورت تفصیلی مناقشه کردم -هدف بنده در کتاب وهم الإلحاد- رد نمودن امکان داشتن پیدایش -پیدایش حیات- نیست؛ بلکه نهایت هدفی که از مناقشه فرضیه های پیدایش داشتم، بیان این بود که (فرضیه ای صحیح) وجود ندارد... همچنین پاسخی بود به طرح پروفیسور ریچارد داوکینز که در کتابش "ساعت ساز نابینا" -در مورد احتمال ریاضی پیدایش- مطرح کرده است، و بیان کردم که اتفاق افتادن این مسئله به حسب فرضیاتی که الان مطرح می شود، دور (از ذهن) است.

وقد ذكرت بوضوح في كتاب "وهم الإلحاد" بعد مناقشتي لفرضيات النشوء مباشرة أنه ليس غرضي من المناقشة هو رفض إمكان نشوء الحياة فيما لو توفرت المادة والظروف والوقت.

به وضوح در کتاب "توهم الإلحاد" درست بعد از مناقشه در مورد فرضیه های پیدایش ذکر نمودم که هدف من از مناقشه، رد نمودن امکان پیدایش حیات -در صورتی که موارد و شرایط و زمان آماده باشد- نیست.

أيضا شخصيا لم أعتبر عجز علماء الأحياء التطورية أو غيرهم عن تقديم نظرية نشوء متكاملة دليلا على وجود إله فهذا لم اقله اطلاقا، بل غاية ما قلت بهذا الصدد هو ان العجز عن تقديم نظرية نشوء متكاملة يبقي المجال مفتوحا، يعني يبقيه مفتوحا - لنا أو لغيرنا، لأي شخص - لفرض تدخل الغيب أو تدخل الإله ليفسر حدوث النشوء في موازاة تلك الفروض الصعبة، صعبة التحقق! هذا كل ما قلته، وإذا كان شخص يقرأ كلامي ويفهم منه أن هذا هو دليلي في كتاب وهم الإلحاد على وجود إله فهو مخطئ.

هيجنين به شخصه ناتواني دانشمندان زیست شناسی تکاملی یا غیر آنان را -نسبت به بیان کردن نظریه پیدایش کامل تری- دلیلی بر وجود خداوند نمی دانم. این مطلب را اصلاً نگفتم. بلکه نهایت مطلبی که در این مورد بیان کردم، ناتوانی آنان نسبت به بیان نظریه پیدایش کامل تری است و این فرصت را باقی می گذارد؛ یعنی برای ما یا غیرما - برای هر شخصی - مجال را باز می گذارد. برای فرض کردن ورود غیب یا دخالت خداوند تا به وجود آمدن پیدایش را در کنار این فرض های سخت قرار دهد. فرض هایی که به وجود آمدنشان سخت است. این تمام مطلبی بود که بیان کردم. اگر فردی سختم را بخواند واز آن این مطلب را بفهمد که این دلیل من برای وجود خداوند در کتاب توهم الإلحاد است، این فرد اشتباه کرده است.

أما إذا كان هناك شخص يريد أن يعرف الدليل الذي طرحته لإثبات وجود إله في كتاب "وهم الإلحاد" فيما يخص الحياة الأرضية، فالدليل هو أن التطور هادف، وقد فصلت هذا الدليل في كتاب "وهم الإلحاد" وبينت كيف أن التطور مهدف صنع آلة ذكاء فائق، لأن الذكاء هو أفضل آلات البقاء وهو متفوق على كل الأسلحة، اسلحة البقاء البيولوجية الأخرى.

اگر فردی می خواهد از دلیلی که برای اثبات خداوند -در کتاب توهم الإلحاد- در حدود زندگی زمینی آوردم، آگاه شود، این دلیل آن است که تکامل هدفمند است. این دلیل را در کتاب وهم الإلحاد توضیح دادم و بیان کردم که چگونه هدف از تکامل به جود آوردن ابزار هوشمندی برتر است؛ به این خاطر که هوشمندی، برترین ابزار بقاء می باشد و نسبت به همه سلاح ها- سلاح های بقاء بیولوژی و دیگر وسایل- برتری دارد.

وملخص المسألة وحتى لا اطيل عليكم أنه طالما لدينا طفر جيني دائما في فترة ما من تاريخ التطور - تطور الحياة - لا بد أن تنشأ خلايا تحسس وتتحمس المحيط، يعني تنشأ خلية مثلا تتعرف على الضوء وأخرى على الصوت وأيضاً أخرى تتعرف على الأجسام عند ملامستها ..الخ. وهذه المسألة حتمية، يعني لا بد أن يصل لها التطور، طالما توفر الوقت الكافي لتأتي الطفرات الملائمة في البيئة الملائمة لتثبيت هذه الصفات في المجموعة الجينية. وأيضاً طالما توفر لدينا الوقت الكافي فسيأتي الطفر الجيني بالة تنظم عمل هذه المتحسسات مع بعضها البعض، وهذه الآلة هي آلة الذكاء، وطالما توفر لها الوقت الكافي فستستمر بالتطور - تقطيع بالصوت - (ولن يوقف .. في النوع الى نوع ثاني .. الى من .. التكاثر فقط .. يرجع للكتاب ويطالع على التفصيل هناك).

به خاطر اینکه سخن را طولانی نکنم، خلاصه مسئله این است: هر زمانی که نزد ما جهش ژنی همیشگی و در دوره ای از تاریخ تکامل -تکامل حیات- وجود دارد، باید سلول هایی به وجود بیاید که حس می کند و محیط (اطراف) را حس می کند. یعنی مثلاً سلولی به وجود می آید که نور را تشخیص می دهد و (سلول) دیگری که صدا را تشخیص می دهد و (سلول) دیگری که موقع لمس اجسام، آن را تشخیص دهد... الخ. این مسئله حتمی است. یعنی تکامل باید به اینجا برسد، تا زمانی که وقت کافی باشد؛ تا جهش مناسب در شرایط مناسب به وجود بیاید. برای تثبیت این صفات در مجموعه ژنی. همچنین تا زمانی که نزد ما وقت کافی باشد، جهش ژنی ابزاری را به وجود می آورد که کار این حس گرها را برخی با برخی دیگر -تنظیم کند. این ابزار همان ابزار هوشمندی است. تا زمانی که وقت کافی باشد، تکامل ادامه می یابد.... و متوقف نمی شود... در نوعی به نوع دوم... به کتاب مراجعه کنید واز تفصیل مطلب در آنجا مطلع شوید.

أما ما يخص الإيثار الحقيقي المحايد، فقد ناقشته بالتفصيل في كتاب "وهم الإلحاد" وأيضاً ليس غرضي من المناقشة وبين الخطأ في آراء بروفيسور ريتشارد دوكنز هو اثبات أن هناك إله، لأن الإيثار الحقيقي المحايد لا يمكن تفسيره بيولوجياً أو حتى ثقافياً في الطبيعة، أبداً ليس هذا ما أردت! وإنما فقط أردت بيان أن كل الأطروحات في تفسيره غير صائبة بما فيها أطروحة الميمات التي طرحها دوكنز في كتابه وبالنسبة لي هذا القدر يكفيني، أي كون الإيثار المحايد عصي على التفسير سواء في البيولوجيا التطورية أو البيولوجيا الاجتماعية، وهذا فتحت المجال لفرض دخول شيء آخر في المعادلة خارج حدود المادة، أي فتحت المجال للفرض الغيبي أو باختصار فرض دخول النفس الآدمية، فهذا الفرض أصبح من حقنا لأننا اثبتنا استحالة التفسير المادي للإيثار الحقيقي المحايد.

در مورد ایثار حقیقی ، آن را به طور مفصل در کتاب توهم الإلحاد مورد مناقشه قرار دادم و همچنین هدف من از این مناقشه و بیان اشتباه در نظرات پروفیسور ریچارد داوکینز، اثبات این نیست که خداوندی وجود دارد؛ به این خاطر که ایثار حقیقی را نمی توان از جهت بیولوژی یا حتی فرهنگی در طبیعت تفسیر نمود. اصلاً این هدف بنده نیست. هدف من این است که همه ی طرح ها در تفسیر آن صحیح نیست؛ از جمله طرح میم ها که در کتابش مطرح نموده است. برای بنده، همین مقدار کافی است؛ یعنی ایثار حقیقی از تفسیر ناتوان است، چه از نظر بیولوژی تکاملی یا بیولوژی اجتماعی. به همین خاطر فرصت برای فرض ورود چیز دیگری در معادله ایجاد شده است که از حدود ماده بیرون است. یعنی فرصت برای فرض غیبی به وجود آمده است و به شکل خلاصه، فرض ورود نفس آدمی. این فرض حق ماست؛ چون ما محال بودن تفسیر مادی برای ایثار حقیقی را ثابت کردیم.

ولم أكتف بكون الفرض أصبح متاحا بل قدمت بعد ذلك ما يؤيد الفرض الذي طرحناه ويرجحه على أنه المفسر لمسألة الإيثار الحقيقي وكان ذلك بمناقشة الثقافة الإنسانية في بداياتها، والثقافة السومرية بالخصوص، وهي ثقافة ويغطي الدين جزء واسع منها، والرّم الطينية السومرية أكدت ان ثقافتهم وتطورها وسلوكهم الأخلاقي الإيثاري سببه التدخل الإلهي والدين.

بنده به در دسترس بودن فرض اکتفاء نکردم، بلکه بعداز آن مطالبی را ذکر کردم که این فرض مطرح شده توسط ما را تأیید می کند و ترجیح می دهد که این فرض، مسئله ایثار حقیقی را تفسیر می کند و این مسئله با مورد بحث قرار دادن فرهنگ انسان در آغاز آن انجام شده است. مخصوصاً فرهنگ سومری ها. این فرهنگی است که دین بخش وسیعی از آن را فرا می گیرد. الواح گلین سومری این مطلب را می گوید که علت فرهنگ آنان و تکامل آن و رفتار اخلاقی ایثاری آنان، ورود خداوند و دین می باشد.

فنحن اذن لدينا ما سطره وقاله السومريون في رقيمهم الطينية عن مصدر ثقافتهم وقفتهم الحضارية والثقافية غير المسبوقة.

طبعاً من يريد أن ينظر لما سطره السومريون على أنه خالي من أي قيمة واقعية وغير حقيقي وأنه محض تخيلات وأوهام فهذا شأنه! ولكننا لا نقبل أن ننظر لشعب علم الإنسانية الكتابة وأسس التمدن والتكنولوجيا والرياضيات بهذه النظرة الساذجة المشحونة بالتكبر والتعالي. نعم. لكم المايك

بنابراین نزد ما مطالبی است که سومری ها در الواح گلین خود می گویند؛ در مورد منبع فرهنگ آنان و جهش شهروندی و فرهنگی غیرمنتظره آنان.

طبعاً فردی که می خواهد این نظر را در مورد نوشته های سومری ها داشته باشد که این نوشته ها از ارزش واقعی خالی است و حقیقی نیست و فقط تخيلات و اوهامی است، این شأن و نظر اوست. ولی ما نمی توانیم قبول کنیم که مردمی که به انسان ها، نوشتن و مبادی تمدن و تکنولوژی و ریاضیات آموختند، نگاه ساده و پیر از تکبر و برتری طلبی بنماییم. بله، مایک برای شما.

د.عبدالرزاق ديراوی:

بله، خداوند به شما برترین پاداش را بدهد. در حقیقت ما در مورد تفکر خداوند کمبودها، دلیلشان را در این مورد رد می کنیم و چه بسا این مسئله برای همه روشن است که مطلب لازمی است که آن را تکرار می کنند... سوال چهارم بنده این است: کتاب توهم الالحاد، توضیح ایدئولوژی اشتباه نظریه علمی را رد می کند، به اندازه ای که به اثبات خود نظریه علمی می پردازند. شاید عنوان کتاب که از دو بخش تشکیل شده است -توهم الالحاد واثبات نشانه های پروردگار درجهان - به این مسئله اشاره دارد. سوال این است: آیا اهتمام ورزیدن به آغاز کتاب، نسبت به اثبات نظریه علمی -خصوصاً تکامل- می تواند دلیلش رد نمودن (این نظریه) توسط جهان اسلامی بالخصوص باشد یا دلایل دیگری وجود دارد؟ مخصوصاً اینکه تفسیر برخی از آیاتی که در کتاب آمده است، واقعاً در مورد نظریه علمی روشن است. اینجا می خواهم در مورد آیات اشاره شده به تکامل بحثی مطرح شود. بنده می گویم: برخی از افرادی که از آب (گل آلود ماهی) می گیرند، از کتاب توهم الالحاد انتقاد می کنند. به این خاطر که این تفاسیر ملحدین را ملزم نمی کند. پاسخ شما چیست؟

آقای ما، مایک را در اختیار شما قرار می دهم. بفرمایید.

الإمام أحمد الحسن ع: حياكم الله. بالنسبة لنظرية التطور، هناك من لا يزال يرفضها لأسباب دينية، فقط لأسباب دينية لا غير، في كل العالم وليس في العالم الإسلامي والعربي فقط .

سید احمد الحسن ع: درود خداوند بر شما. در مورد نظریه تکامل، همیشه افرادی هستند که به خاطر علل دینی، آن را رد می کنند. فقط به خاطر علل دینی نه غیر آن. در همه جهان ونه فقط در جهان اسلامی و جهان عربی.

وقد ذكرت بعض أدلة التطور في الكتاب لأني اعتقد أن الناس، كل الناس، تستحق أن تعرف الحقيقة كما هي، ومن لازلوا يرفضون التطور فهم مخطئون وعليهم مراجعة أنفسهم وزيادة اطلاعهم لأن التطور الآن أصبح حقيقة علمية لا غبار على صحتها خصوصا بعد ظهور علم الجينات وتطوره، فالأدلة الجينية على صحة التطور واضحة وجلية وهي بمثابة صور أو تسجيلات فيديو تثبت أن السلف المشترك، تثبت أن السلف مشترك بين الإنسان وبقية الكائنات الحية سواء القردة العليا التي يصنف الإنسان على أنه منها أم غيرها من الحيوانات والنباتات، والأدلة بازدياد مستمر. والجينات كما تعلمون هي خريطة تنفيذ جسم الكائن الحي، يعني جينات الكائن الحي تحمل صورة مطابقة له داخلها وخارجيا مائة بالمائة وبالتالي الأدلة الجينية هي بمثابة صور وفيديوات، ومثال توضيحي من الأدلة الجينية قد ذكرت في كتاب "وهم الإلحاد" الريفافيرس بمثابة صور للسلف المشترك - يعني كقريب، كأن لدينا صور سلف الانسان قبل ستة ملايين سنة وصور سلف الشمبانزي والبونوبو قبل ستة ملايين سنة أيضا وعندما طابقنا الصور وجدنا أن هذا الشخص نفسه هو جد وسلف الإنسان وجد وسلف الشمبانزي والبونوبو -

بنده برخی از دلایل تکامل را در کتاب ذکر کردم؛ چون بنده اعتقاد دارم مردم -همه‌ی مردم- استحقاق این را دارند که حقیقت را همان‌گونه که هست، بدانند. آن‌هایی که تکامل را رد می‌کنند، اشتباه می‌کنند و باید به خودشان مراجعه کنند و آگاهی خود را افزایش بدهند؛ به این خاطر که اکنون تکامل حقیقتی علمی شده است که هیچ غباری بر صحت آن نیست. مخصوصاً بعد از ظهور علم ژنتیک و پیشرفت آن. ادله ژنی بر صحت تکامل، روشن و واضح است و به مثابه تصاویر یا فایل‌های ویدیویی است که ثابت می‌کند: نسل گذشته مشترک است. و ثابت می‌کند که نسل گذشته بین انسان و بقیه موجودات زنده مشترک است. چه میمون‌های رده بالا که انسان بخشی از آنان است یا دیگر جانداران از حیوانات و گیاهان. دلایل بسیار... هستند. همان‌طور که می‌دانید، ژن‌ها نقشه‌ای برای عملیات ساخت و ساز جسم موجود زنده هستند. یعنی ژن‌های موجود زنده، صد درصد شکلی مطابق با آن در درون و بیرون آن دارد. در نتیجه ادله ژنتیک مانند تصاویر و ویدیوهای می‌باشد. به عنوان مثال توضیح ادله ژنتیک؛ در کتاب توهم الالحاد، رتاویروس را به عنوان تصویر نسل گذشته مشترک انسان ذکر نمودم. یعنی برای نزدیک (به ذهن) شدن. انگار نزد ما تصاویر نسل گذشته انسان، قبل از 6 میلیون سال است و تصاویر نسل گذشته شامپانزه و همچنین بونوبو قبل از میلیون‌ها سال. زمانی که تصاویر با یکدیگر مطابقت کرد، می‌یابیم که این فرد، جدّ و نسل گذشته انسان و جدّ شامپانزه و بونوبو است.

أحبتي لم يعد هناك مجال لإنكار السلف المشترك والتطور عموماً، فما وصلت له الجامعات ومراكز البحوث، ما وصلنا له اليوم في إثبات نظرية التطور وصحتها هو تماماً ما تم الوصول إليه عندما صعد رواد الفضاء وقاموا بالتقاط صور للأرض وهي تدور في الفضاء حول نفسها وحول الشمس كي يحسم ملف جدل بعض علماء الدين في حينها حول مسألة دوران الأرض حول الشمس، ومع هذا فقد اصر وعاند بعض الجهلة، فالأمر لم يحسم لدى علماء الوهابية رغم تلك الصور وبقوا يعتقدون بأن الشمس هي التي تدور حول الأرض وأتم تضحكون منهم ومن سفاهتهم! فابن عثيمين مثلاً قال الشمس تدور على الأرض وأن اختلاف الليل والنهار ليس بسبب دوران الأرض ولكنه بسبب دوران الشمس حول الأرض، وابن باز قال هذا أيضاً.

دوستانم فرصتی برای انکار نسل گذشته مشترک و (انکار) تکامل -به صورت عمومی- باقی نمانده است. آنچه دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقات در اثبات نظریه تکامل و صحت آن -به آن- رسیده‌اند، دقیقاً مانند مسئله‌ای است که سفینه‌های فضایی به آن دست پیدا کرده‌اند و از زمین تصاویری گرفتند که در فضاء دور خودش و دور خورشیدی چرخد. تا نظرات جدلی برخی از علمای دین را در این زمان در مورد مسئله دوران زمین دور زمین از بین ببرد. با این حال، برخی از نادان‌ها اصرار می‌کنند و دشمنی می‌کنند. این مسئله نزد وهابی‌ها قطعی نشده است. به رغم اینکه این تصاویر گرفته شده است و آنان هنوز اعتقاد دارند که خورشید است که دور زمین می‌گردد و شما به آنان و سفاهت آنان می‌خندید! مثلاً ابن عثیمین می‌گوید: خورشید، دور زمین می‌چرخد و اختلاف شب و روز به خاطر چرخیدن زمین نیست و به خاطر چرخیدن خورشید دور زمین می‌باشد. و این باز نیز این‌گونه می‌گوید.

الآن من يعتقد أن التطور غير صحيح حاله ليس بأحسن من حال علماء الوهاية السلفية الذين يعتقدون أن الشمس تدور حول الأرض رغم الصور التي التقطت من الفضاء للأرض وهي تدور حول الشمس !.

الآن حالة هر فردی که اعتقاد دارد تکامل صحیح نیست، تهرتر از حالت علمای وهابی سلفی نیست؛ افرادی که معتقد هستند که خورشید دور زمین می چرخد. به رغم اینکه تصاویری از زمین در فضا گرفته شده است که زمین دور خورشید می چرخد.

أنا ارجو من الذي يتصورون أن التطور غير صحيح مراجعة أنفسهم والإطلاع أكثر وقراءة الأدلة العلمية، وليس عيباً أن تصح أفكارك وعقائلك إن كنت على خطأ لكن العيب والعار أن تبقى ترتع في الجهل والعماد وترفض العلم والمعرفة.

من از افرادی که تصور می کنند تکامل صحیح نیست، امیدوارم که به خودشان مراجعه کنند و بیشتر آگاه شوند وادله علمی را مطالعه کنند. عیب نیست که اگر در اشتباه هستید، افکار و عقایدت را تصحیح کنید؛ بلکه عیب و عار این است که در نادانی و دشمنی باقی بمانید و علم و شناخت را رد نمایید.

أحبي مسألة التطور مسألة حتمية، طالما هناك تمايز بين الأفراد تفرضه جيناتهم وطالما هناك تكاثر وطالما هناك طبيعة لها قوانين صارمة لا تسمح للأجسام أو للأفراد الذين لا يتلاءمون معها بالتكاثر والازدهار وتدمير جيناتهم للأجيال اللاحقة، وهذه الأمور الثلاثة لم تخل منها الحياة على الأرض يوماً لا في الماضي ولا في الحاضر. فالتطور مسألة حتمية حدثت في الماضي وهي تحدث اليوم أيضاً، ومن لا يرغبون بالبحث فيكفيهم أن كل الجامعات ومراكز البحوث العريقة والتي لها تصنيف علمي عالي ومحترم حول العالم يعتبرون التطور المفسر الوحيد للحياة وتنوعها على الأرض.

دوستانم، مسئله تکامل، مسئله ای حتمی است. تا وقتی که به خاطر ژن های افراد، بین آنان تمایز است. و تا وقتی که بسیار شدن و محافظت و منتقل شدن ژن ها به نسل های بعد وجود دارد. و تا وقتی که طبیعت، قوانین قطعی دارد که به اجسام یا افرادی که با او مناسب نیستند، اجازه بسیار شدن و محافظت و منتقل شدن ژن ها به نسل های بعد را نمی دهد. زمین هیچ روزی از این مسائل سه گانه -نه در گذشته و نه در الان- خالی نبوده است. تکامل مسئله حتمی است که در گذشته اتفاق افتاده است و امروز نیز اتفاق می افتد. فردی که رغبتی به جست و جوندارد، برای این مسئله کافی است که همه دانشگاه ها و مراکز تحقیقات جهانی... که کتاب های علمی عالی و مورد احترامی نگاشتند، تکامل را تفسیر یگانه ای برای حیات و تقسیم به انواع مختلفی در زمین می دانند.

اما الآيات، أنت لم تذكر الآيات، ربما تقصد قوله تعالى في سورة نوح (وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا * أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا * وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا * وَاللَّهُ أُنَبِّتُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا) نوح: 14 - 17 والآيات التي ذكرتها في كتاب "وهم الإلحاد" بهذا الخصوص، وهذه الآيات واضحة في دلالتها على التطور فهي تتكلم عن الخلق وتقول أنه لم يأت دفعة واحدة بل مر بأطوار. فالكلام واضح في الآية (قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا)، أيضا قوله تعالى (وَاللَّهُ أُنَبِّتُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا)، طبعا الكلام عن خلق الإنسان، واضح أن الآية تقول أتم عبارة عن بذرة بذرت في هذه الأرض ونبتت وأنتجت وهذه البذرة ممكن أن تقول أنها الجينات او الخريطة الجينية التي تطورت حتى أصبحت تنتج اجسامنا عندما تنفذ في هذه الأرض.

اما در مورد آیات، چه بسا منظورت سخن خداوند متعال در سوره نوح است: "وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا وَاللَّهُ أُنَبِّتُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا" (نوح: 14، 17) "و حال آنکه شما را مرحله به مرحله خلق کرده است. مگر ملاحظه نکرده‌اید که چگونه خدا هفت آسمان را تو بر تو آفریده است؟ و ماه را در میان آنها روشناییبخش گردانید و خورشید را (چون) چراغی قرار داد. و خدا(ست که) شما را (مانند) گیاهی از زمین رویانید" آیاتی که در کتاب وهم الإلحاد در این مورد ذکر نمودم، در این مورد است ودلالات این آیات بر تکامل روشن است. آیه در مورد آفرینش سخن می گوید و می گوید: یکبارہ نیامده است، بلکه مراحل را طی کرده است.

سخن در آیه : "قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا" شما را مرحله به مرحله خلق کرده است " روشن است. همچنین این سخن خداوند متعال: "وَاللَّهُ أُنَبِّتُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا" "و خدا(ست که) شما را (مانند) گیاهی از زمین رویانید" طبعا سخن در مورد آفرینش انسان است. روشن است که آیه می گوید: شما عبارت از دانه ای هستید که در این زمین کاشته شدید و رشد یافت و ثمر داد و می توانیم بگوییم که منظور از دانه، ژن ها یا نقشه ژنی است که تکامل یافته است؛ تاجایی که وقتی در زمین وارد می شود، جسم ما را به عنوان ثمر، نتیجه می دهد.

هذه الآيات تكاد تكون واضحة الدلالة على المعاني التي طرحتها، وأعتقد هناك أناس عقلاء منصفين يستطيعون الانتفاع منها لمعرفة احقية القرآن وأحقية الرسول محمد (صلى الله عليه وآله)، أما كون الملحدین أو غیرهم لا یقبلون أو یرفضون هذا التفسیر لهذه الكلمات الواضحة - على الأقل بالنسبة لي ولكل عاقل لا (بیجید) العناد - فهذا أمر یخصهم، ولست ألزهم القبول أو أفرض علیهم قبول المعنی الذي طرحته وأنا فی غنی عن هذا ! یعنی إذا كان القصد إثبات وجود الإله فقد بینت وطرحت أدلة واضحة وجلیة لإثبات وجود الإله ومنها دلیل أن التطور هادف وهو دلیل جلي وواضح، فلا داعي للذهاب یمینا وشمالا فلیردوا الدلیل إن كان لدنهم رد !

نعم . لكم المایك

این آیات، بسیار بر معانی که مطرح کردم، به صورت روشن دلالت دارد. و فکر می‌کنم مردم عاقل و منصفی وجود دارند که از آن منفعت ببرند؛ برای شناخت حقایق قرآن و حقایق محمد رسول (الله) ص. اما اینکه ملحدین یا غیرشان این تفسیر از این کلمات روشن را قبول نمی‌کنند و یا رد می‌کنند، حداقل در مورد بنده و هر عاقلی که دشمنی نمی‌کند، این مسئله ای است که مربوط به آنان است و من آنان را مجبور به قبول کردن نمی‌کنم یا قبول معنایی که من مطرح کردم. بنده از این، بی‌نیاز هستم. منظور اینکه اگر هدف، اثبات وجود خداوند است، من ادله روشن و واضح برای اثبات وجود خداوند بیان و مطرح کردم. یکی از آن، این دلیل است که تکامل هدفمند است و این، دلیل روشن و واضحی است. در نتیجه انگیزه ای نیست که به این سمت و آن سمت بروند. باید دلیل را رد کنند، البته اگر پاسخی دارند.

بله، مایک برای شما.

د.عبد الرزاق الديراوى:

آرى ، خداوند به شما پاداش نيكو عطا كند ، باز پرسش ديگرى دارم ، از سوى برخى افراد از جمله چالش هاى كه تكامل دچار آن است معماى فسيل هاى كامبرى يا دوره كامبرين است كه نسبت با آنچه پيش از آن بوده يك انفجار را نشان مى دهد . به صورتى كه حيواناتى در اين دوره پديد آمدند كه گويى از حيوان ديگرى تكامل نيافته اند گويى كه ما نظاره گر چيزى شبيه به وجود آمدن يكباره جانداران پيچيدهاى هستيم كه نيكان آن ها را كشف نكرده ايم . در اين حالت پرسش هاى وجود دارند كه نظريه تكامل به آن ها پاسخ نميدهد . همچنين در مدارك مربوط به فسيل ها كم و كاستى وجود دارد و اين باعث ميشود كه نسبت به آن چه نظريه تكامل مطرح ميسازد نامطمئن شويم . بنده ديدگاه افرادى را نقل كردم كه نسبت به آنان اين يك نقص است . پاسخ شما را ميشنويم .

الإمام أحمد الحسن ع : يا الله. حياكم الله.

أبدا لا تحدي ولا شيء! ومعظم من يطرحون اشكال العصر الكامبري لإبطال التطور هم أصلا لا يعرفون شيء عن التطور وكيف يحدث وسرعته وبطأه وآلياته .. الخ. بالنسبة للعصر الكامبري هو عصر جيولوجي سبق ظهور الحيوانات البرية .. نعم، ما قلته أن العصر الكامبري هو عصر جيولوجي وقد امتد فترة عشرات ملايين السنين، وعشرات ملايين السنين هي أكثر من كافية لتتقرض آلاف الأنواع وتمتلئ الكرة الأرضية بالآلاف الأنواع الأخرى؛ هذا هو ما حصل في الكامبري، فالأمر أن هناك حياة سبقت الانفجار الكامبري وكائنات الكامبري تطورت منها.

سيد احمد الحسن ع : خدا خيرتان دهد. به هيچ وجه اين امر يك چالش نيست، اكثر افرادى كه قضيه انفجار كامبرين را مطرح مى سازند، در مورد فرگشت هيچ اطلاعاتى ندارند و نمى دانند كه تكامل چگونه رخ مى دهد و شتاب گرفتن و كندى و ابزارهاى آن چگونه پيش مى آيد . در مورد دورهى كامبرين بايد گفت كه اين دوره يكي از دوره هاى زمين شناسى است كه پيش از ظهور جانداران بر روى خشكى رخ داده است...

نعم صحيح أن هناك متحجرات كثيرة وصلتنا تكشف تعقيد وتنوع احياي في الانفجار الكامبري حصل بسرعة ملحوظة جدا مقارنة بما سبقه من خمول في التنوع والتعقيد الحيواني. ولكن هناك نظريات وضعت في علم الأحياء التطوري لتفسير السرعة في تاريخ التطور عموما وليس فقط الانفجار الكامبري، وقد ناقشت هذا الأمر في كتاب "وهم الإلحاد" تحت عنوان "الخريطة الجينية وقانونية عملها" وكذلك في موضوع "عدم ثبات سرعة التطور" وقد بينت أن الانتخاب الطبيعي لوحده غير كافي لتفسير هذا التغير في سرعة التطور. ولهذا ناقشت قانونية الخريطة الجينية وبممكنكم مراجعة التفصيل في كتاب "وهم الإلحاد".

بله . آنچه گفتیم این است که دوره ی کامبرین عصری به درازای ده ها میلیون سال است . ده ها میلیون سال ، برای انقراض هزاران نوع و پر شدن کوهی زمین از انواع جدید کفایت می کند، این اتفاق است که در کامبرین رخ داد . حقیقت این است که پیش از وقوع انفجار کامبرین حیات وجود داشته و جانداران دوره کامبرین از موجودات پیش از خود تکامل یافته بودند . درست است که تعداد زیادی فسیل وجود دارد که نشان دهنده ی تنوع و پیچیدگی در جانداران دوره ی انفجار کامبرین هست که به دلیل شتاب قابل ملاحظه تکامل نسبت به دوره ی کند پیش از آن از نظر تنوع و پیچیدگی در جانداران رخ داده است، لکن در دانش زیست شناسی تکاملی نظریاتی وجود دارند که شتاب گرفتن در تاریخ تکامل را به شکلی عام بررسی میکنند ، نه فقط در دوره ی کامبرین . این موضوع را در کتاب توهم الحاد تحت عنوان نقشه ی ژنی و قانون عمل آن ، و همچنین در موضوع ثابت نبودن شتاب تکامل مورد بحث قرار دادیم و نشان دادیم که انتخاب طبیعی به تنهایی برای این تغییر شتاب در تکامل کافی نیست . به این دلیل قانون مند بودن نقشه ژنی را مورد بحث قرار دادیم . برای خواندن مطلب به شکل مفصل به کتاب توهم الحاد مراجعه کنید .

فعموما سرعة التطور غير ثابتة والمسألة غير مقتصرة على الكامبري بل هناك مراحل كان فيها التطور سريعا وهناك مراحل كان فيها التطور بطيئا، وأيضا هذا التغير في سرعة التطور يمكن أن يفسر النقص في السجل الجيولوجي بالنسبة لعلماء التطور، السجل الأحفوري، لأن حركة التطور بسرعة عالية بمقاييس التطور يجعل مسألة الحصول على متحجرات انتقالية صعبة والسبب هو قصر الفترة الزمنية التي عاشت و وجدت فيها الكائنات الانتقالية بالمقياس الجيولوجي .

در هر حال شتاب تکامل غیر ثابت است و به دوره ی کامبرین مربوط نمی شود بلکه دوره هایی بوده که آهنگ تکامل شتاب داشته و دوره هایی نیز وجود داشته که تکامل کند می شد . همچنین کاهش آهنگ تکامل می تواند از نظر زیست شناسان تکاملی ، تفسیری برای نقص های موجود در شواهد زمین شناسی یا نمونه های فسیلی باشد . چراکه فزونی یافتن شتاب تکامل با مقیاس های تکامل ، مسئله ی یافتن فسیل های انتقالی جانداران را ، به دلیل کوتاه بودن دوره ی زندگی و وجود این جانداران البته با مقیاس های زمین شناسی را ، بسیار مشکل می سازد .

وطبعا هذا الموضوع مرتبط بموضوع آخر طرحته في كتاب "وهم الإلحاد" وهو توفر الخريطة الجينية على قانون داخلي، فالأمر يعطينا دلالة واضحة على قانونية الخريطة الجينية لأن تغير السرعة في التطور أكيد أنه محكوم بقدر كبير بالطفر الجيني، وبالتالي فما أن التطور متغير السرعة فإذن سرعة الطفر حتما متغيرة خلال مسير التطور، وهي متسارعة وسريعة في فترات معينة - أقصد الفترات الانتقالية بين الأنواع بالذات أو فترات التنوع - ،

در هر حال شتاب تکامل غیر ثابت است و به دوره ی کامبرین مربوط نمی شود بلکه دوره هایی بوده که آهنگ تکامل شتاب داشته و دوره هایی نیز وجود داشته که تکامل کند می شد. همچنین کاهش آهنگ تکامل می تواند از نظر زیست شناسان تکاملی ، تفسیری برای نقص های موجود در شواهد زمین شناسی یا نمونه های فسیلی باشد. چراکه فزونی یافتن شتاب تکامل با مقیاس های تکامل، مسئله ی یافتن فسیل های انتقالی جانداران را ، به دلیل کوتاه بودن دوره ی زندگی و وجود این جانداران البته با مقیاس های زمین شناسی را، بسیار مشکل می سازد. البته این امر با موضوع دیگری که آن را نیز در کتاب توهم الاحاد مطرح کرده ام مرتبط است و آن موضوع قانون مند بودن نقشه ی ژنی از نظر داخلی است. این قضیه به ما دلیل روشنی بر قانونمند بودن نقشه ژنی میدهد چرا که تغییر شتاب تکامل قطعاً وابسته به تعداد بیشماري جهش ژنی است و در نتیجه از آنجا که تکامل دارای سرعت متغیری است پس هنگام تکامل سرعت جهش های ژنی نیز متغیر است. در دوره های معینی این سرعت بسیار شدید است ، منظوم این است که دقیقاً در دوره های انتقالی میان انواع یا دوره های تنوع.

وهذا يضع علامة استفهام كبيرة وبالنسبة لي فقد طرحت تعليلا منطقيا لها وهو أن الكروموسومات يحكمها قانون يحدد سرعة طفرها ومعنى أكثر وضوح أن الخريطة الجينية مقننة، ولهذا السبب فهي تنتج طفرا كثيرا جدا وباتجاه معين في فترة زمنية معينة بحيث تضغط على مسير التطور فيها وتجعله يتسارع ومن ثم يسير بسرعة عالية حتى يصل إلى هدف محدد في فترة زمنية معينة من التطور، ويمكن أن نقول نوع أو أنواع جديدة ثم تعود سرعة الطفر إلى السكون أو السرعة البطيئة جدا ويعود معها التطور لأنه يعتمد عليها فبدون طفر جيني لا يوجد تطور.

این امر علامت سوال بزرگی باقی می گذارد اما بنده ایده ای منطقی را برای آن ارائه دادم و آن این است که کروموزوم ها دارای قانونی هستند که شتاب جهش آن ها را کنترل می کند برای توضیح بیشتر می توان گفت: نقشه ی ژنی قانون مند است . به این دلیل است که در دوره ای جهش های بیشتری را به سوی هدف معینی ایجاد می کند به گونه ای که بر مسیر کلی تکامل فشار آورده و باعث شتاب گرفتن آن می شود تا آنجا که در مدتی معین برای رسیدن به هدفی معین تکامل بیشتر و بیشتر شتاب می گیرد، که آنها را می توان نوع یا انواع جدید نامید . بعد از آن است که سرعت جهش کاهش یافته و به سکون یا سرعت بسیار پایین باز می گردد که در این صورت همراه آن تکامل نیز شتاب کمتری خواهد یافت . چرا که تکامل متکی بر جهش است و بدون جهش ژنی تکاملی وجود نخواهد داشت.

ولعل المثال المتطرف هنا ليس العصر الكامبري أو الانفجار الكامبري بل ربما هو تطور دماغ الإنسان في ملايين السنين الأخيرة؛ والتعليل المنطقي لزيادة سرعة الطفر باتجاه زيادة حجم الدماغ عند الإنسان أو الهومو في ملايين السنين القليلة الأخيرة هو أن الطفر مقنن وهادف ومعتمد على قانون داخلي للخريطة الجينية وليس عشوائيا تماما أو معتمد على أسباب عشوائية فقط كالحظ في النسخ الجيني والقصف الإشعاعي الكوني.

در اینجا نمونه افراطی این امر دوره ی کامبرین یا انفجار کامبرین نیست ، بلکه تکامل مغز انسان در چند میلیون سال اخیر نمونه این قضیه است. استدلال منطقی در مورد افزایش جهش ها به سوی افزایش حجم مغز انسان یا هومو طی چند میلیون سال اخیر این گونه است که جهش ژنتیکی ، قانون مند و هدفمند است که بر مبنای قانون داخلی نقشه ی ژنتیکی عمل می کند و به هیچ وجه تصادفی و مبتنی بر دلایل تصادفی مانند خطا در همانند سازی ژنی و پرتو افکنی کیهانی نیست.

طبعاً من يرغب بالإطلاع على التفصيل بخصوص سرعة التطور وآراء علماء التطور وما طرحته في كتاب "وهم الإلحاد" حول الموضوع فسيجد عند الرجوع للكتاب تفصيل وشرح أوسع إن شاء الله. لكم المايك.

در هر حال هر کس مایل باشد که مطالب مفصل تری در مورد شتاب تکامل و دیدگاه های دانشمندان تکامل و آنچه در کتاب توهم الحاد در این مورد گفته ام را بفهمد می تواند به آنجا رجوع نماید و در کتاب با تفصیل بیشتر این مطلب را خواهد یافت. مایک تقدیم به شما.

د. عبدالرزاق الديراوي :

خداوند پاداش نیکو به شما ارزانی بدارد . سوال بعدی این است، افرادی وجود دارند که معتقدند که دلایل و اثبات هایی که تکامل گرایان ارائه می کنند نشان می دهد که تکامل کوچک وجود دارد یعنی این که در اجزاء و اعضا تکامل پیش آمده است تا به همین تر شدن تناسب با محیط معینی بیانجامد . ولی نمی توان از این دلایل برای تکامل گسترده تر و به ویژه تنوع استدلال کنیم در حالی که ما شاهد این نوع تکامل هستیم. جناب عالی در این مورد چه پاسخی می دهید ؟ بفرمایید.

الإمام أحمد الحسن ع : يا الله. هذا الكلام غير صحيح فالأدلة كلها تبين حدوث التطور و حدوث الانتواع؛ و كمال الأدلة الجينية فهي أدلة تربط بين أنواع مختلفة فكيف يقول شخص أن الأدلة على التطور ليست بصدد اثبات حدوث الانتواع، يعني كلام بلا معنى ! هي أدلة التطور هي أدلة الانتواع.

سید احمد الحسن ع: يا الله ، این سخن کاملاً نادرست است چرا که همه ی دلایل نشان دهنده ی وقوع تکامل و ایجاد انواع است. به عنوان نمونه دلایل ژنتیکی نشان دهنده ی رابطه میان انواع مختلف است ، پس چگونه فردی میتواند بگوید: دلایل تکامل در صدد ثابت کردن ایجاد انواع نیست. این سخن بدون هیچ معنا است. دلایل تکامل همان دلایل وجود انواع است.

الانتواع أو التنوع هو تحصيل حاصل لحدوث التطور داخل حدود النوع الواحد، المسألة مجرد مسألة وقت فقط. نحن لدينا طفر جيني وفيما إذا أضفنا له التكاثر والانتخاب الطبيعي فالنتيجة أنه سيؤدي إلى التمايز بين الأفراد لأنه يؤدي إلى ظهور صفات جديدة مميزة للكائن الحي مثل اختلاف في الحجم والطول والعرض والشكل ووجود الشعر في مكان واختفاؤه من مكان آخر والأنياب والمخالب .. الخ؛ ومع مرور الوقت تترسخ وتكبر هذه الاختلافات كنتيجة حتمية لتراكمها ومنطقيًا وحتى بدون اللجوء إلى أي أدلة أخرى فإنه مع مرور فترة زمنية كافية لتراكم الصفات والميزات الجديدة سيظهر لدينا نوع جديد.

(الانتواع أو التنوع) وجود انواع که حاصل و نتیجه وقوع تکامل در چارچوب یک گونه است. در این جا فقط مسئله ی وقت مطرح است. از آن جا که ما جهش ژنی داریم اگر به آن تولید مثل و انتخاب طبیعی را بیفزاییم ، در نتیجه منجر به تمایز بین افراد گونه می شود چرا که باعث بروز ویژگی هایی خاص در جاندار مانند اختلاف در حجم و طول و عرض و شکل و وجود مو در قسمتی و محو شدن آن از منطقه ای دیگر و دندان های نیش و چنگال ها .. می شود. با گذر زمان و شدت یافتن این تفاوت ها به عنوان یک نتیجه حتمی و منطقی در اثر انباشتگی ، بدون نیاز به دیگر دلایل ، با گذشتن دوره ی زمانی کافی برای تراکم صفات و ویژگی ها ، نوع جدید ظهور پیدا خواهد کرد.

فمسألة كون التطور بحدود نفس النوع أو خارج حدود النوع هي مسألة وقت، يعني فقط توفر الوقت الكافي لتراكم الاختلافات حتى يصنف الكائن الحي في علم الأحياء على أنه نوع جديد. وحقيقة أنا بينت في كتاب "وهم الإلحاد" أن من يطرح أن التطور يتوقف بحدود النوع الواحد أو الفصيلة الواحدة هو المطالب بتقديم الدليل.

مسئله وجود تكامل درون یک گونه یا خارج از آن فقط مسئله‌ی وقت است. یعنی در دانش زیست شناسی، وجود زمان کافی برای انباشتگی تفاوت ها باعث میشود که جاندار را به عنوان نوعی جدید رده بندی نمایند. بنده هم در کتاب توهم الحاد بیان کردم که هر کس این ایده را مطرح کند که تکامل درون یک نوع معین یا یک گونه مشخص متوقف می شود باید برای این مدعای خود دلیل ارائه دهد.

فمن يقبل أن هناك إعادة تشكيل وهيكلية للكائن الحي مستمرة تبعاً لمحيطه، بحيث أن هذه الهيكلية وإعادة التشكيل مسؤولة عن تمايز الدب القطبي ودب الشمس مع الاختلاف الفاحش بينهما شكلاً وحجماً ووزناً ولوناً وفي نوع الغذاء والأبيض، ولكنه يرفض أن تصل إعادة التشكيل والهيكلية إلى حد التمايز الذي يجعلها فصيلتين مختلفتين مثلاً، فهكذا شخص يحتاج أن يقدم دليل على فرضه العبيثي هذا لأن التنوع أو الانتواع والتصنيف هو تحصيل حاصل لتراكم إعادة التشكيل والهيكلية في الطبيعة، فهي عملية تعتمد على الطفر الجيني والطرر الجيني في الطبيعة قابل لتشكيل الأنواع والأجناس والفصائل نظرياً عندما يتوفر له الوقت الكافي. نعم، لكم المايك.

کیست که بپذیرد که به شکل مستمر جاندار دچار نوسازی و تشکیل مجدد هماهنگ با محیط است. به گونه ای که این تشکیل و نوسازی مسئول تفاوت میان خرس قطبی از خرس قهوه‌ای با وجود اختلاف فاحش میان آنان، در شکل، حجم، وزن، رنگ، نوع غذا و سوخت و ساز، است. این در حالی است که نمی پذیرد که این نوسازی و تشکیل مجدد تا حدی برسد که باعث ایجاد دو گونه مختلف گردد. شخصی مانند این باید برای فرضیه واهی خود استدلال ارائه کند. چرا که وجود انواع و رده بندی حاصل انباشتگی و نوسازی و تجدید ساختار در طبیعت است، و عملیاتی است که بر مبنای جهش ژنتیکی صورت می پذیرد و از نظر تئوری جهش در طبیعت، هنگام وجود زمان کافی قادر است که انواع و گونه ها و رده ها را ایجاد کند. مایک تقدیم به شما.

دکتر عبد الرزاق الديرای:

یکی از مسائل مطرح شده در کتاب توهم الحاد را می توان این گونه بیان کرد: هوموساپینس سالهای فراوان و چیزی در حدود ده ها هزار سال با حالتی از آگاهی و تمدن زندگی می کرد که او را از حالت بدویت خارج نمود، سپس به یکباره با نگاه به سومریان و گذشتگان آنان خود را برابر چیزی شبیه معجزه‌ای از معرفت می یابیم ، امری که تفسیر آن بدون قرار دادن عامل غیر مادی در معادله شناخت ممکن نیست . که همان عنصر دین و اتصال به آسمان است . چیزی که به این دیدگاه صحه می گذارد این است که این دوره ی تاریخی با دروه پیامبران همخوانی دارد و منطقه ای که شاهد این جهش در شناخت بوده ، همان منطقه ای است که محل سکونت پیامبران است . دست آخر هم این که نگرش دینی یکی از مهمترین جوانب زندگی در تمدن سومر بوده ، حال این اشکال پیش می آید که ؛ مضامینی به دستم ما رسیده که با مهم ترین گزاره های دین یعنی توحید هم خوانی ندارد و تمدن سومر به تنهایی برجای گذارنده این گونه مضامین نیست بلکه تمدن های موازی با آن همان گونه برخی مورخان اعتقاد دارند مانند تمدن هند و تمدن چین و تمدن مصر نیز این گونه اند. وجود چنین تمدنهایی را اگر با همان نگرش به تمدن سومر بررسی کرد و برای آن ها تفسیر آورد ، نشان دهنده این است که در سطح شناخت بشری شیبی وجود دارد و همچنین مراحل آغازینی که از آثارشان چیزی به ما نرسیده است. این امر در نهایت به شکل مادی قابل تفسیر است و دلیلی برای وجود فرضیه دخالت آسمانی وجود ندارد. اگر در همه یا بخشی از گفتارم دچار توهم نشده باشم .در این مورد نظر شما را جویا می شویم.

الإمام أحمد الحسن ع : يا الله. حيّام الله.

بالنسبة للتوحيد بمعنى الاعتقاد بلاهوت مطلق واحد يآله له الخالق لا يمكن الجزم بأن السومريين لا يعتقدون بهذا بناء على بعض النصوص التي أوردتها منهم لأكثر من سبب، فمثلا ما وصلنا يمكن فهم بعضه بطريقة أخرى بمعنى أن اللاهوت والربوبية يمكن أن نفهما بالمعنى الاشتقاقي الذي بينته في كتاب التوحيد، وهذا لا محذور أن تنسب هذه الصفات للمخلوق. أيضا كل نص وصلنا فأكد أنه كتب في فترة زمنية معينة ويمكن أن تكون تلك الفترة شهدت انحرافا عقائديا، وهم هذا يسطرون عقيدتهم هم في تلك الفترة وليس العقيدة السومرية الأصلية، وهذا أمر وارد جدا في مسيرة الدين عموما.

سید احمد الحسن ع : يا الله. حيّام الله. در مورد توحید به معنی اعتقاد به لاهوت مطلق یگانه ای که مخلوقات به سوی او تآله می کنند نمی توان به شکل قطعی در مورد سومریان گفت که آنان بنا بر متونی که از آنان به دست ما رسیده ، چنین اعتقادی نداشته اند ، و دلایل فراوانی برای این امر وجود دارد. ممکن است آنچه به دست ما رسیده یا بخشی از آن را به گونه ای دیگر تفسیر کرد به این صورت که الهویت و ربوبیت را با معنی اشتقاقی آن تفسیر کنیم همان گونه در کتاب توحید بیان کردم ، در این صورت در انتساب این ویژگی ها به مخلوقات اشکالی

نخواهد بود. مطمئناً هر متن رسیده به دست ما خود در دوره ی زمانی خاصی نوشته شده است که این دوره شاهد انحراف عقایدی بسیار گسترده ای بود. در این صورت آنان عقیده ی خود را به نگارش در آوردند نه عقیده ی سومری اصلی را. در تاریخ دین این امر بسیار محتمل است.

أما الحضارات الأخرى كالحضارة الهندية والصينية والمصرية فهي كلها متأخرة عن الحضارة السومرية، وأيضا سكان تلك الحضارات كلهم منحدرين عن منطقة السومريين الأوائل، وهذا الأمر ثابت بحسب فحوصات جينية في مشروع الجينوم العالمي، وقد وضعت خريطة الهجرة الانسانية الأولى في كتاب "وهم الإلحاد" ويمكنكم الرجوع لها.

اما تمدن های دیگر مانند هند و چین و مصر همه ی این تمدن ها نسبت به تمدن سومری متاخر هستند و بعد از آن آمده اند، همچنین منشأ شهروندان همه این تمدن ها از منطقه محل سکونت سومریان اولیه بوده است، این امری است که با آزمایشات ژنتیکی پروژه زنوم جهانی ثابت شده است. نقشه مهاجرت های انسانی اولیه را در کتاب توهم الحاد درج نموده ام می توانید به آن مراجعه کنید.

وطبعا الحضارة السومرية كما بينت في كتاب "وهم الإلحاد" هي أقدم مما وصلنا بكثير، وسبب عدم عثورنا على الحضارة السومرية الأولى هو أنها كانت معتمدة على القصب، كما بينت النصوص بخصوص سفينة نوح أو أوتونبشتم أو زيوسودرا السومري. كما أن هذه الحضارة قد غمرت بالمياه عندما امتلئ الوادي الخصب الذي كان يعيش فيه السومريون الأوائل وتحول إلى الخليج الحالي.

همان گونه که در کتاب توهم الحاد بیان کردم تمدن سومر از آنچه به دست ما رسیده بسیار کهن تر است. اما دلیل این که از آنان چیزی به ما نرسیده این است که نی در تمدن سومر اولیه بسیار پرکاربرد بود. همان گونه که در مورد کشتی نوح یا اوتونبشتم یا زیوسودرا آمده است. این تمدن هنگامی که دشت حاصلخیز از آب پر گردید، و دشت به خلیج امروزی تبدیل شد، زیر آب رفت.

والسومريون في كتاباتهم التي وصلتنا تكلموا كثيرا عن أسلافهم السومريين الأوائل الذين كانوا يقطنون الوادي الخصب أو الخليج الحالي، وهم كما في الرقم الطينية يفتخرون بأسلافهم السومريين الأوائل وبحضارتهم وقبهم الأخلاقية العليا وأكد أن كتابات السومريين في رقهم الطينية تمثل دليلا على وجود الحضارة السومرية المفقودة بالطوفان الذي غمر الوادي الخصب وأنشأ الخليج الحالي.

همان گونه که در گل نوشته های رسیده از آنان است، در مورد نیاکان سومری خود، ساکنان دشت حاصلخیز یا خلیج امروزی بسیار سخن گفته اند. آنان در گل نوشته ها بسیار به اجداد خود بسیار افتخار می کنند و تمدن و فضائل اخلاقی آنان را بزرگ می شمردند، وجود گل نوشته های سومری دلیلی است بر این که تمدن سومری وجود داشته است که هنگام پر شدن دشت حاصلخیز و به وجود آمدن خلیج امروزی، این تمدن ناپدید شد.

وفي كتاب "وهم الإلحاد" ناقشت مؤشرات الطفرة في الإدراك والفكر بالنسبة للسومريين مقارنة مع حال الهوموسايننس قبلهم، فالذي وصلنا من الحضارة السومرية من جهة المعايير الاخلاقية والسلوك الاجتماعي المنظم والأدب والإنتاج الصناعي والعلمي يؤشر حتما طفرة حضارية وثقافية بالنسبة للتاريخ الذي سبقهم وبالنتيجة نخلص إلى أن هناك طفرة في الفكر والإدراك لدى السومريين. وطبعاً لا يمكن تحديد متى بدأت علمياً بدقة ولكن يمكننا أن نقول وبثقة أنها بدأت من عند الأسلاف الذين ذكرهم السومريون وأنها امتداد لحضارة أولئك الأسلاف المفقودة.

در کتاب توهم الحاد نشانه های جهش فرهنگی در ادراک و تفکر سومریان نسبت به هوموسايننس ها را که پیش از آنان وجود داشته اند را مطرح کردم. آنچه از تمدن سومری از جهت موازين اخلاقی و رفتار اجتماعی هدفمند و ادبيات و محصولات صنعتی و پیشرفت دانش، همه نشان دهنده ی حتماً جهشی در تمدن و فرهنگ نسبت به تاریخ پیش از آن رخ داده است. در نتیجه به طور خلاصه باید گفت که در تفکر و ادراک نزد سومریان جهش رخ داده است. البته نمیتوان از نظر علمی گفت این فرآیند دقیقاً چه زمان پیش آمده است، اما میتوانیم با اطمینان بگویم ازاجدادی آغاز شده است که سومریان آنان را ذکر نمودند و امتداد آن تمدن گم شده هستند.

وبالنسبة للنتيجة التي نريد الوصول لها هو أن هذه الطفرة الحضارية والثقافية تشير إلى أن هناك شيئاً جديداً دخل في معادلة الهوموسايننس أدى إلى تغييره جذرياً من كائن بدائي تسيطر عليه أنانية البقاء الجينية إلى إنسان واعٍ يحاول أن يكون إيثارياً مع الآخرين وحول رغبته في البقاء إلى رغبة في الخلود في عالم آخر مثالي وخال من الشر وممتلئ بالخير والأخلاق الطيبة كما تقرأ في ملحمة جلجامش. لكم المايك.

نتیجه ای که می خواهیم به آن برسیم این است که این جهش در فرهنگ و تمدن نشان دهنده ی این است که امر جدیدی وارد معادله ی هوموسايننس شده است که باعث تغییر بنیادین در آن شد به گونه ای که از موجودی ابتدایی که خودخواهی ژنتیکی بر او چیره بود به انسانی آگاه و دارای شناخت تبدیل شد که سعی میکند با دیگران با ایثار رفتار کند و میل به بقای او به میل به جاودانگی در عالمی دیگر تغییر یافت، که همان گونه که در حماسه گلگامش می خوانیم، خالی از پلیدی و پر از نیکویی و اخلاق متعالی است. مایک تقدیم به شما.

د. عبد الرزاق ديراوی:

بله، آقای ما خداوند به شما بهترین پاداش را بدهد. سوال دیگر من این است: ملحدین قضیه خودشان را بر این اساس استوار می کنند که توانایی که علم برای تفسیر جهان بر اساس قوانین درون آن دارد وبدون اینکه به دخالت مستقیم خداوند نیاز باشد، این به نظر آنان به این معناست که خداوند وجود ندارد یا مانیازی به فرض وجود او نداریم. آیا این نتیجه منطقی است وما مجبوریم که قضیه مقابل آن بنا کنیم که شکاف هایی در علم وجود دارد که فقط با فرض خداوند قابل پرشدن است؛ دخالتی که به اسباب مربوط نمی شود یا به فکر قانون ها تکیه نمی کند. آقای ما، پاسخ را از شما می شنویم. بفرمایید.

الإمام أحمد الحسن ع: حياكم الله.

استقراء واستنباط القوانين التي ينطوي عليها العالم أو تفسير العالم الذي نعيش فيه وفق قوانين علمية لا يعني مجال أننا نستغني عن البحث عن البدايات والأهداف؛ فوجود بدايات مفتوحة يدفعنا للبحث عما وراءها، ووجود أهداف تدفعنا للبحث عما وراءها وهي بالنتيجة توصلنا للأدلة على وجود الإله. وهذا هو ما بحثته في كتاب "وهم الإلحاد"، فأثبتت بحدود الحياة أن التطور هادف وهذا دليل واضح على ضرورة وجود اله وراء الهدف، وأيضاً أثبتت فيما يخص الكون ككل أن الأمر بالنهاية يصل إلى الإله. وقد بينت بوضوح وبالأدلة العلمية أن النتائج التي توصل لها المنظرون للإلحاد العلمي غير صحيحة. قد جاهد ريتشارد دوكنز في أكثر من كتاب لبيان عدم وجود هدف وراء التطور ولكن في كتاب "وهم الإلحاد" أثبتت بصورة دقيقة وجود الهدف من التطور وبالتالي يثبت وجود الإله تبعاً لاثبات الهدف.

سيد احمد الحسن ع: درود خداوند به شما.

استقراء واستنباط قوانینی که در جهان است یا تفسیر جهانی که در آن زندگی می کنیم، بر اساس قوانین علمی، اصلاً به این معنا نیست که ما از جست و جوی در مورد آغازها واهداف بی نیاز هستیم. باز بودن وجود آغازها، ما را به جست و جوی در مورد ماورای آن تشویق می کند. و وجود اهدافی که ما را به جست و جوی ماورای آن تشویق می کند، در نتیجه ما را به ادله وجود خداوند می رساند. این مطلبی است که در کتاب توهم الإلحاد بحث کردم. در حدود حیات، ثابت کردم که تکامل هدفمند است واین دلیل روشنی بر ضرورت وجود خداوندی پشت این هدف است. همچنین درمورد همه هستی ثابت کردم که مسئله درنهایت به خداوند می رسد. به روشنی وبا ادله علمی ثابت کردم که نتایجی که صاحب نظران الحاد علمی به آن رسیدند، صحیح نیست. ریچارد داوکینز در بیش از یک کتاب تلاش کرده است که بیان کند که ماورای تکامل هدفی نیست؛ ولی در کتاب توهم الإلحاد به صورت دقیقی وجود هدف تکامل را ثابت کردم. در نتیجه وجود خداوند را به تبع اثبات هدف ثابت کردم.

أيضا بينت نقاط الضعف والأخطاء التي وقع فيها علماء الفيزياء الذين نظروا للإلحاد من أمثال هوكينغ، وأثبتت أنهم لم يتمكنوا من سد ثغرة البداية ومن ثم أثبتت وجود الإله بالدليل، وهم باختصار شديد اعتمدوا أولا على أن الكون طاقته صفر وهذا امر ثبت بالقياس وهذا يعني أن الكون ككل يساوي لا شيء حيث لم يدخل للكون شيء من خارجه وهذا معناه - بحسبهم - أنه لا داعي لفرض اي شيء غير الكون، اي الإله مثلا - حسبهم لا داعي لفرض الإله - لأنه أصلا لا يوجد شيء دخل للكون . ثم إنهم استفادوا من مبدأ اللابتيقن لهايزنبرغ على أن الفضاء مليء بالتفاوتات الكمومية التي تظهر من لا شيء، وبالتالي فيما أن الكون بدأ كحدث كومي أو كحدث كمي فهو لا يحتاج احد ليبدأه، وخصوصا بعد أن فسر ستيفن هوكينغ قضية ضبط الثابت الكوني بكثرة الاحتمالات التي يتيحها كون له بداية غير حدية، عندما افترض أن الكون في بدايته الكمية عبارة عن فضاء من أربعة أبعاد مكانية بدل ثلاثة أبعاد مكانية وبعد زمان كما في نظرية اينشتاين النسبية العامة وكما هو الواقع الذي نعيشه الآن - يعني حياتنا - لكن الرجوع للبدايات، بدايات الكون، المستوى الكمي يكون أربع أبعاد مكانية.

هيجنين نقاط ضعف واشتباهاقي را که دانشمندان فیزیک در آن افتادند، بیان کردم؛ افرادی که صاحب نظران الحاد هستند، مانند هاوکینگ. وثابت کردم که آنان نتوانستند شکاف آغاز را ببوشانند وهمان جا، وجود خداوند را با دلیل ثابت کردم. به صورت کاملاً خلاصه، آنان به این مطالب تکیه کردند: اولاً: اینکه انرژی جهان صفر است و این مسئله با قیاس ثابت شده است. این به این معناست که همه هستی با عدم مساوی است؛ از این جهت که چیزی از بیرون وارد هستی نشده است و به حسب آن ها، معنای آن این است که انگیزه ای برای فرض چیزی غیر از هستی نیست؛ یعنی مثلاً خداوند. به حسب آن ها، انگیزه ای برای فرض خداوند نیست؛ به این خاطر که اصلاً چیزی وارد هستی نشده است. بعد آنان از اصل عدم قطعیت هایزنبرگ استفاده کردند که فضا با ناپایداری های کوانتومی پر است که از عدم به وجود آمده است. به این خاطر که هستی از اتفاق یا رویداد کوانتومی به وجود آمده است، به فردی نیاز ندارد که آن را آغاز نماید؛ مخصوصاً بعد از اینکه هاوکینگ ثابت رویداد از سوی بیننده را به احتمالات زیادی که به هستی این قابلیت را می دهد که آغازی بدون حدود مرز داشته باشد، تفسیر کرده است. او فرض کرد که هستی در آغاز کوانتومی اش، عبارت از فضایی از چهار بُعد مکانی بوده است، به جای سه بعد مکانی وبعد زمانی. همان طور که در نظریه نسبییت عام اینشتین است وهمان طور که واقعی است که ما الان (باتوجه به آن) زندگی می کنیم. یعنی زندگی ما. ولی بازگشت به آغازها -آغازهای هستی- وزمینة کوانتومی، در چهاربعد مکانی است.

فنظریة هوكينغ تقول أننا كلما عدنا إلى بداية الكون، إلى المستوى الكمي، المستوى الدقيق جدا - تقول المستوى الكمي، ربما البعض لا ادري .. هي المصطلحات الفيزيائية .. المستوى الكمي بمعنى مستوى اللبتونات مثلا أو الكواركات .. أو الإلكترونات ربما الأكثرية يعرفون، يفهمون الإلكترون - فإن بعد الزمان عندما نعود إلى المستوى الكمي، عندما نعود في بداية الكون - بداية الكون هي في المستوى الكمي - فإن بعد الزمان يختفي، كلام هوكينغ هكذا، يقول بعد الزمان يختفي

ويصبح بعدا مكانيا آخر، يأتينا عوض عن الزمان بعد مكاني يضاف للأبعاد المكانية الثلاثة الأخرى .. وطبعاً هو يؤيد نظريته بالرياضيات، وعندما لا يكون هناك زمان في بداية الكون كذلك يصبح السؤال عن الماضي - بحسبه - قبل البداية بلا معنى! كما يصبح الكون مستغنيا بذاته ومعتمدا على الاحتمالات الواردة من داخله. وهكذا قام بحل اشكالية ضبط الثابت الكوني ومشكلة اخيار قوانين الفيزياء عند نقطة التفرد المفترضة بحسب نظرية الانفجار العظيم.

نظريه هاوكنغ مي گوید: زمانی که به آغاز هستی وزمینہ کوانتومی برویم -که زمینہ واقعاً دقیقاً است. می گویم: زمینہ کوانتومی. شاید برخی ندانند... این اصطلاحات فیزیکی است... زمینہ کوانتومی به معنای مثلاً زمینہ لپتون ها یا کوارک ها... یا الکترون ها. شاید افراد بیشتر بدانند وبفمند که الکترون چیست- بعد زمان موقع بازگشت به زمینہ کوانتومی؛ وقتی به آغاز هستی بازمی گردیم؛ آغاز هستی که زمینہ کوانتومی است، در این حالت، بعد زمانی پنهان می شود. سخن هاوکنگ این گونه است. می گوید: بعد زمانی پنهان می شود وبعد مکانی دیگری می شود. به جای زمان، بعد مکانی دیگری می آید که به ابعاد مکانی سه گانه دیگر اضافه می شود... طبعاً او نظریه اش را با ریاضیات تایید می کند. زمانی که آنجا و در آغاز هستی زمانی نباشد، سوال از گذشته - به نظر او- بی معنا می شود. همان طور که هستی خودش بی نیاز است وبه احتمالاتی که از درونش می باشد، تکیه می کند. او اشکال ثبت رویداد از سوی بیننده ومشکل فروریختن قوانین فیزیکی را به حسب نظریه انفجار بزرگ و در نقطه تکینگی حل می کند.

وأصبحت لديه بداية كونية تعمل عندها قوانين الفيزياء ميكانيك الكم، وفي نفس الوقت تخلص هوكنغ - كما يتصور هو - من السؤال الملح: ماذا كان قبل الكون؟ أو من الذي بدأ الكون؟ فقد جعل الكون مكتفياً بنفسه ولا يحتاج احداً من خارجه لبيدأه. وقد قال في كتابه "التصميم العظيم" الكون محكوم بقوانين العلم وليس بحاجة لرب لبيدأه، وأيضاً قال لو كان هناك متدينين لقالوا الرب حقاً يلعب بالنرد. طبعاً قال هذا الكلام وهو يبين ما طرحته نظريته من أن الاحتمالات الكثيرة جاءت كأحداث كمية من داخل الكون نفسه في بدايته عندما كان بالمستوى الكمي.

ونزد او آغاز هستی این گونه است که بر اساس قوانین فیزیک عمل می کند، مانند میکانیک کوانتوم. درعین حال هاوکنگ - همان طور که تصور می کند- از سوال همیشگی رهایی یافته است: قبل از هستی چه چیزی بوده است؟ یا چه کسی هستی را به وجود آورده است؟ او هستی را به گونه ای قرار داده است که به خودش کفایت کرده است وبه فردی از بیرون نیاز ندارد که آن را از آغاز کند.

او در کتابش "طراحی بزرگ" گفته است: هستی محکوم به قوانین علم است و نیازی به پروردگار ندارد تا آن را آغاز کند. همچنین گفته است: اگر دین دارانی باشند، می گویند که پروردگار حتماً تاس بازی می کند. طبعاً او این سخن را گفت و آنچه نظریه اش را مطرح می کند، روشن کرد که احتمالات بسیاری مانند اتفاق ها و رویدادهای کوانتومی از درون خود هستی - زمانی که به صورت کوانتومی بوده است- در آغازش آمده است.

هذا ملخص لبعض ما طرحوه لتفسير عدم حاجة الكون للإله ليبدأ، وقد ناقشته وناقشت بقية كلامهم في كتاب "وهم الإلحاد" ورددته وأثبتت وجود الإله.

این خلاصه برخی از مطالبی است که برای تفسیر نیاز نداشتن هستی به خدایی که آن را آغاز کند، مطرح کرده است و من آن را مورد مناقشه قرار دادم و بقیه سخنان را در کتاب وهم الإلحاد مورد مناقشه قرار دادم و به آن پاسخ دادم و وجود خداوند را ثابت کردم.

ف هوكنغ هنا افترض تعدد الاحتمالات بناء على مبدأ اللاتيقين لهايزنبرغ لحل اشكالية الاحتمالية في أن يظهر كوننا هذا الذي نعيش فيه بالذات للوجود. ومبدأ اللاتيقين يقول أن جسيماً كميّاً واحداً يمكن أن يدخل من عدة ثقوب في صحيفة ما في وقت واحد طالما لم يكن هناك مشاهد - أي لا يوجد إنسان يراقب هذا الجسم - لأنه مع وجود المشاهد يتشخص الجسم وهو يمر من أحد الثقوب فقط، وبالنسبة لبداية الكون - بما أنها حدث كمي - فإذن ينطبق عليها هذا القانون وتكون بداية الكون عبارة عن انطلاق بكل الاتجاهات المحتملة، يعني سيكون لدينا عدد هائل من الأكوان الممكنة التحقق، وطبعاً هذه الحالة سيكون كوننا واحد من هذه الاحتمالات وقد تشخص كوننا بالنسبة لنا لأننا وجدنا أنفسنا فيه نشاهده ونرصده - هذا بحسب المبدأ الذي تكلمت عنه، مبدأ اللاتيقين لهايزنبرغ .. النتيجة لأننا نرصده تشخص - لكن في الحقيقة لمجرد الافتراض، افتراض أن التواريخ المتعددة أو الاحتمالات المتعددة الأخرى للكون ستختفي لمجرد أننا وجدنا هنا لنرصده ونشاهد الكون سيجعل لوجودنا أهمية لا تتناسب مع ما يفترضه الإلحاد.

هاوكنگ تعدد احتمالات را بنابر اصل عدم قطعیت هایزنبرگ فرض کرده است؛ به خاطر حل اشکال احتمالات، به این صورت که هستی ما که در آن زندگی می کنیم؛ وجودش ذات خودش است. اصل عدم قطعیت می گوید که یک ذره کوانتومی در یک زمان، می تواند از چند شکاف یک صفحه وارد شود؛ البته تازمانی که بیننده ای نباشد. یعنی انسانی وجود نداشته باشد که این ذره را مشاهده کند؛ به این خاطر که با وجود فرد بیننده، ذره مشخص می شود و فقط از یک شکاف عبور می کند. در مورد آغاز هستی، به این خاطر که اتفاق کوانتومی است، به همین خاطر این قانون بر آن منطبق می شود و آغاز هستی عبارت از رفتن به سوی همه جهات محتمل است. یعنی نزد ما تعداد زیادی از هستی هایی است که امکان محقق شدنش وجود دارد. طبعاً هستی ما یکی از این احتمال هاست و این هستی به نسبت ما مشخص شده است؛ چون ما خودمان را در آن می یابیم و آن را مشاهده می کنیم و آن را رصد می کنیم. این به حسب اصلی است که از آن سخن گفتم. اصل عدم قطعیت هایزنبرگ... نتیجه این است که به خاطر رصد کردن ما، مشخص شده است. ولی درحقیقت صرف فرض است. فرض تاریخ های مختلف یا احتمالات دیگر برای هستی، به محرد اینکه ما موجود شدیم، پنهان می شود؛ برای اینکه آن را رصد کنیم و هستی را مشاهده کنیم؛ این مسئله برای وجود ما اهمیتی قرار می دهد که با چیزی که الحاد فرض می کند، مناسبتی ندارد.

وقد قلت في كتاب "وهم الإلحاد" إذا كان انخيار دالة الموجة سببه المشاهد أو تسجيل الحدث الكمي من قبل الملاحظ، كما في تفسير كوبنهاغن، فهذا يعني أنه لولا وجود الإنسان أو الكائن الذي لما كان هناك كون. فالكون يدين بوجوده لمشاهدتنا له، حيث أن الكون كله عبارة عن منظومة لها دالة موجية واحتمالات كثيرة وإنما هو موجود فقط عندما نشاهده وتنهار دالة الموجة ويتشخص في الواقع. وهذه المسألة تعني أننا نحن البشر - أو لنقل الذكاء - يمثل المحور الذي وجد من أجله الكون.

و در کتاب توهم الإلحاد گفتم که اگر عامل فروریختن تابع موج فرد بیننده یا ثبت اتفاق کوانتومی از سوی فرد بیننده باشد همان طور که در تفسیر کپنهاگ وجود دارد- این امر بدین معناست که اگر وجود انسان یا موجود هوشمند نبود، هستی وجود نداشت. وجود هستی مدیون این است که ما آن را مشاهده می کنیم. به این خاطر که هستی عبارت از سیستمی است که دارای تابع موج واحتمالات متعدد است فقط هنگامی موجودیت می یابد که ما آن را مورد مشاهده خویش قرار دهیم و تابع موجش فروپاشد و در واقعیت قابل تشخیص و مشاهده گردد. معنی این کلام این است که ما افراد بشر - یا به عبارتی هوشمندی - اصل و اساسی هستیم که هستی به خاطر آن پدیدار گشته است.

أیضا يجب الانتباه إلى أن فرض هوكنغ حتى يبدأ ويكون الكون مستغنيا بذاته، وبورود الاحتمالات من داخله، أو كما سهاها هوكنغ "رميات النرد" سيحتاج من قبل أن يتوفر له فضاء مما كان متناهيًا في الصغر وحتى لو كان مفردة كما في الفروض الأخرى، يعني حتى يمكن أن نحصل على تفاوتات كمومية تخرج الكون إلى الوجود وإلا فأين ستكون هذه التفاوتات الكمومية إذا لم يكن هناك موضع لتحدث فيه. وهذا ينقل السؤال عن البداية لما قبل هذا الفضاء أو الموضع، فأما أن يكون هذا الكون الأولي حادثًا وعندها سيكون هناك من أوجد الكون أو يكون قديما ولكنه في نفس الوقت محلا للحوادث وهذا محال! لأن ما كان محلا للحوادث فهو حادث.

باید به این نکته دقت کرد که فرض هاوکینگ برای آغاز واینکه هستی بی نیاز است و با ورود احتمالاتی از داخلش یا همان طور که هاوکینگ آن را نام گذاری کرده است: "تاس انداختن" از قبل به چیزی نیاز دارد که فضا را برایش فراهم کند، حتی اگر بی نهایت کوچک باشد وحتی اگر طبق فرض های دیگر، تکنیکی برقرار باشد؛ یعنی برای اینکه ناپایداری های کوانتومی به وجود بیاید که هستی را موجودیت می بخشد(به فضایی نیاز است) و الا اگر فضایی برای این اتفاق نباشد، این ناپایداری های کوانتومی کجا توافق افتاده است؟ این مطلب، سخن از آغاز را مطرح می کند که قبل از این فضا و مکان چه بوده است؟ یا این مکان اولی حادث است

وهذا تبقى الحاجة لفرض الإله بحسب الطرح المتقدم وتبقى الحاجة للرب، وإن لم تكن هذه الحاجة على مستوى الطاقة والمادة الكونية، فهي تبقى على مستوى الفضاء الكوني المؤهل لظهور التفاوتات الكمومية فيه، مما كان هذا الفضاء متناهيًا في الصغر.

و در این هنگام، فردی وجود دارد که هستی را به وجود آورده است یا اینکه هستی قدیم است، ولی در عین حال، محل وقوع رویدادهاست و این محال است؛ به این خاطر که چیزی که محل وقوع رویدادها باشد، حادث است. بنابراین از فرض گرفتن وجود خدا و رب بر اساس تئوری مطرح شده گریزی نیست، حتی اگر این نیاز در سطح انرژی و ماده هستی نباشد، بلکه در سطح فضای هستی باشد که ظرف مناسبی برای ظهور ناپایداری های کوانتومی به شمار می رود، باشد. اگر چه ممکن است این فضا، بی نهایت کوچک باشد.

هذا إضافة إلى أنه، إلى أن نفس هذه التفاوتات الكمومية غير معللة وإنما فقط مبدأ اللاتيقين يقرر وجودها دون معرفة سببها ومصدرها! وإذا كنا نحن لم نجد لها مصدرا من كوننا فهذا لا يعني أنها غير معللة، بل غاية ما في الأمر أن مصدرها ممكن أن يكون من خارج كوننا، وقد ناقشت هذا الأمر في كتاب وهم الإلحاد وأوضحت أن فرض الأكون المتعددة هو الصحيح؛ أما سؤالك عن الحاجة لإثبات أن هناك ثغرات في العلم لا يسدها سوى افتراض تدخل الهي لا يمر بالأسباب، فاعتقد نحن لسنا بحاجة لإثبات أن هناك أمور غير مفسرة أو لم يتمكن العلم من تفسيرها إلى اليوم أو ثغرات .. أو ثغرة لم يسدها العلم، وبالتالي تقول - بصورة اعتباطية - أنه بما أن هناك ثغرة لم يسدها العلم اليوم اذن فنحن بحاجة لفرض اله لسدها! كما أن هذا الطريق لن يوصل لإثبات قطعي لوجود الإله.

علاو بر این، دلیل و علت این ناپایداری ها کوانتومی مشخص نشده و اصل عدم قطعیت فقط از وجود چنین نوساناتی سخن می گوید و حال آنکه از علت و خاستگاه آن اطلاع و شناختی ندارد. اگر ما در هستی خود، منبعی برای ناپایداری های کوانتومی نیابیم، به آن معنا نیست که این ها بدون علت رخ می دهد، بلکه در نهایت می توان چنین گفت که ممکن است این نوسانات از خارج از هستی ما نشأت گرفته است.

وبالنسبة لي، بحثت في كتاب وهم الإلحاد أمور علمية كثيرة وليس كل شيء بحثته هدي منه إثبات وجود اله، يعني اظهار لبعض الثغرات بعض الأحيان هو فقط ليطلع القارئ ويكون محيطا بالمتوفر على الساحة العلمية وما عجز العلم عن تغطيته حتى يستطيع الوصول إلى نتائج صحيحة ودقيقة، وليس هدي إثبات وجود اله من خلال مناقشة تلك الثغرات، فقد أثبتت وجود الإله بأدلة قطعية سواء على مستوى الحياة الأرضية ام على مستوى الكون ككل.

بنده در کتاب توهم الإلحاد مسائلی علمی زیادی را مطرح کردم و هدفم از مطرح کردن هرچیزی، اثبات وجود خداوند نبود. یعنی آشکار نمودن در برخی اوقات نسبت به شکاف ها، فقط برای این بود که خواننده آگاه شود و نسبت به مسائلی که در علم مطرح می شود و علم از پوشاندن آن، ناتوان است، احاطه داشته باشد؛ تا به نتایج صحیح و دقیقی برسد. و هدفم از خلال مناقشه قرار دادن این شکاف ها، اثبات وجود خداوند نیست. یا ادله قطعی وجود خداوند را ثابت کردم، چه در زمینه حیات زمینی یا همه هستی.

فمن يريد من الملحدین الرد علی ما طرحته فی الكتاب علیه أن یدهب مباشرة إلى ما قلت أنه الدلیل علی وجود الإله ویرد علیه، لا أن یدهب إلى بیانی للثغرات التي لم یتسکن العلم من تغطيتها إلى الیوم أو التي بینت استحالة أن یغطيها العلم یوما ثم یقول أن أحمد الحسن یتبث وجود الإله من خلال إثبات وجود ثغرات لم یغطيها العلم ! فهذا بالنسبة لكل عاقل ومنصف واضح أنه محاولة خداع والتفاف علی الدلیل أو لعله بعض الأحيان بسبب جهلهم بما طرحته بالكتاب وعدم استيعابهم له. لكم المایک.

فردی که از ملحدین می خواهد که به مطالب مطرح شده در کتاب توسط بنده پاسخ دهد، باید مستقیماً به مطلبی که بیان کردم که دلیل وجود خداوند است، رجوع کند و به آن پاسخ دهد. نه اینکه به سخن بنده در مورد شکاف هایی که علم تا الان نتوانسته است، پر کند، رجوع کند یا مسائلی که بیان کردم، هیچ وقت، علم نمی تواند آن را بپوشاند؛ بعد بگوید که احمدالحسن از خلال وجود شکاف هایی که علم آن را نپوشانده است، وجود خداوند را ثابت کرده است. این مسئله برای هر عاقل ومنصفی روشن است که کارفریب دادن و پوشاندن دلیل است؛ یا شاید برخی اوقات به خاطر نادانی شان نسبت به کتاب است و اینکه به آن تسلط ندارند. مایک برای شما.

د. عبدالرزاق ديراوی:

بله، برخی افکار کتاب توهم الالحاد را در بحث ها و دیدارهایشان نقل می کنند، البته بدون اشاره به منبع آن. چند وقت پیش، کتاب های تالیف شد که در مورد ایثار حقیقی بیطرف بود که صفت اخلاقی است که طرح های بیولوژی از تفسیر آن ناتوان است. این سخنان را با عباراتی می آورند که انگار همان عبارات سید احمد الحسن در کتاب توهم الالحادشان است. آقای ما، توضیح شما در این مورد چیست؟ بفرمایید.

الإمام احمد الحسن (ع): يا الله، حيّكم الله،

هذا امر يحدث كثيرا، وليست هذه المرة الاولى التي تم بها سرقة طرح او افكار او نتاج الاخرين دون الاشارة اليهم، فليست هي المرة الاولى، ولست اول من يحدث معه ذلك. وأعتقد التصرف الصحيح هو ان يقوم المؤمنون والمنصفون بفضح هؤلاء بالادلة وبيان ان تصرفهم غير اخلاقي.

سید احمد الحسن ع: يا الله، درود خداوند بر شما.

این مسئله بسیار اتفاق می افتد. این اولین باری نیست که طرح یا افکار یا دست رنج دیگران - بدون اشاره به آن ها - به سرقت می رود. این اولین بار نیست و من اولین فردی نیستم که این کار با او انجام می شود و فکر می کنم، برخورد صحیح این است که مومنین و افراد منصف با ادله این افراد را مفتضح کنند و بیان کنند که روش آنان اشتباه است.

ليس لدي شيء آخر لهذا الخصوص.

لكم المايك دكتور عبد الرزاق.

در این مورد مطلب دیگری ندارم.

دکتر عبدالرزاق مایک برای شما.

د. عبدالرزاق دیراوی:

بله، خداوند به شما بهترین پاداش را بدهد. این، سوال ماقبل آخر است. همان طور که بیان کردید، ایثار حقیقی بی طرف دلیلی بر ورود چیزی در معادله انسان از بیرون طبیعت مادی است. یعنی روح یا نفس. ولی امکان تفسیر آن، از جهت بیولوژی وجود ندارد. همان طور که شما از خلال بحث تاریخی بیان کردید که پیدایش این رفتار ایثارگونه از سوی دین واز سوی نماینده حقیقی دین بوده است، یعنی پیامبران و فرستادگان ع. سوال این است:

إن البعض يعترض بالقول إن الإيثار ظهر صدفة، أو كنتاج ثانوي لتطور الذكاء وآلياته، أو كنتاج خلل في آليات التعاون، وهو صفة نادرة بل ربما غير موجودة نهائياً عند البشر. فالناس لا يمارسون إيثاراً حقيقياً. بل دائماً تكون هناك أنانية متخفية فيه -أي في الإيثار- وهذا يعني: إنها قد تمت محاربتها -أي هذه الصفة صفة الإيثار المحايد- قد تمت محاربتها ولذلك انقضت، أو إنها في طور الإقراض. فما جوابكم سيد على هذا الطرح؟ نستمع منكم تفضلوا.

برخی با این سخن، اعتراض می کنند که ایثار به صورت تصادفی به وجود آمده است یا اینکه نتیجه ثانوی تکامل هوشمندی و ابزار آن است، یا نتیجه کمبودهایی در ابزارهای تعاون است. این صفت نادری است که در نهایت نزد بشر وجود ندارد. مردم ایثار حقیقی را انجام نمی دهند. بلکه همیشه یک منیت پنهانی در ایثار وجود دارد. و این به این معناست که جنگ با این صفت، به اتمام رسیده است. همان صفت ایثار حقیقی که جنگ با آن به اتمام رسیده است یا در حال انقراض است. پاسخ شما نسبت به این مسئله چیست؟ از شما می شنویم، بفرمایید.

الإمام احمد الحسن (ع): يا الله، حياكم الله.

الإيثار المفسر في علم الأحياء التطوري هو إيثار الأقارب والإيثار التبادلي بأنواعها، وهي مفسرة جينيا لأنه طالما أن هذه الأنواع من الإيثار تجذب منفعة للجينات الفردية للبقاء والانتقال عبر الأجيال فأكد أن الجينات التي تسببها سيتم تثبيتها بالانتخاب الطبيعي في المجموعة الجينية الفردية. ومثال هذه الأنواع من الإيثار: هو إيثار الأبوين لصغارهم. حيث أنه إيثار تدفعهم له الجينات التي قامت ببناء أجساد أنانية تحقق مصلحتها الفردية، ومن مصلحتها الفردية الإعتناء بالصغار ورفاههم بما يحقق بلوغهم وقدرتهم على التكاثر ونقل هذه المجموعة الجينية التي يحملونها إلى الأجيال اللاحقة.

سید احمد الحسن ع: یا الله... درود خداوند بر شما. ایثاری که در علم زیست شناسی تکاملی تفسیر شده است، ایثار نزدیکان و ایثار دوجانبه با انواع خودش است. و این ایثار از جهت ژنتیکی تفسیر شده است؛ به این خاطر که این نوع های از ایثار برای ژن ها منفعت فردی برای بقاء و انتقال در خلال نسل هابه دست می آورد و قطعاً ژن هایی که باعث این می شوند، در مجموعه ژن های فردی با انتخاب طبیعی تثبیت می شوند. مثال این نوع از ایثار، ایثار والدین نسبت به فرزندان کوچک خود است. به این خاطر که ایثاری است که ژن ها باعث آن می شود که

اجساد خودخواهی به وجود آورده اند تا مصلحت فردی آن را برآورده کند. از جمله مصلحت های فردی آن، توجه کردن به فرزندان کوچک است و ایجاد رفاه برای آنان تا زمان بلوغ آن ها و توانمندی آن ها بر (تولید مثل و) زیاد شدن و منتقل کردن این مجموعه از ژن ها به نسل های بعد می باشد.

أما الإيثار الحقيقي المحايد فهو نوع الإيثار الذي لا يمكن تصور أنه يجلب أي منفعة للمجموعة الجينية الفردية بل هو يلحق ضرر بالغ بها، وربما يؤدي إلى إندثارها عندما يكون العمل الإيثاري تضحية بالحياة دون جلب أي منفعة للجينات مثلا. ولهذا لا يمكن وضع تفسير بيولوجي لهكذا نوع إيثار. وقد شرحت الأمر بالتفصيل في كتاب وهم الإلحاد أما التفسيرات الأخرى لهكذا نوع من الإيثار فكلها تواجه نفس المشكلة. فالمسألة أنه لا يمكن مرور مجموعة جينية للأجيال اللاحقة في الطبيعة طالما أنها تحمل هكذا نوع من الإيثار. سواء حملته كإرث جيني أم حتى كإرث ثقافي عارض على الأجسام التي هي عبارة عن مستعمرات جينية ، والسبب إن هذا النوع من الإيثار سيؤدي إلى إقراض تلك المجموعة الجينية في الطبيعة طبعاً. ولن يسمح لها بالإستمرار في الأجيال اللاحقة. ولهذا فالأمر محسوم كيف ما كان التفسير المادي للإيثار الحقيقي المحايد النتيجة واحدة وهي أنه لا يمكنه المرور في الطبيعة.

اما ايثار حقيقي امکان تصور هيچ منفعتی برای مجموعه ژن های فردی ندارد؛ بلکه زیان زیادی به آن می رساند و شاید باعث از بین رفتن آن شود. به این خاطر که عمل ایثارگونه باعث قربانی کردن حیات(انسان) است و مثلاً هیچ منفعتی برای ژن ها ندارد. به همین خاطر نمی توان برای این نوع از ایثار، تفسیر بیولوژی نمود. این مسئله را مفصل در کتاب توهم الإلحاد توضیح دادم. اما تفسیرهای دیگر برای این نوع از ایثار، همه آن ها همین اشکال بر آن ها وارد است. مسئله این است که تازمانی که این نوع از ایثار را با خود دارد، مجموعه ای از این ژن ها نمی تواند به نسل های بعدی در طبیعت منتقل شود. چه آن را مانند ارث ژنی منتقل کند یا حتی مانند ارث فرهنگی که بر اجسامی که عبارت از مسائل ژنی است، منتقل کند. علت این است که این نوع از ایثار، طبعاً باعث انقراض این مجموعه از ژن ها در طبیعت می شود. و به آن اجازه استمرار در نسل های بعد را نمی دهد. به همین خاطر هر طور ایثار حقیقی...را تفسیرمادی شود، مسئله مشخص است. نتیجه یکی است. اینکه امکان منتقل شدن در طبیعت وجود ندارد.

أما مسألة إن الإيثار الحقيقي المحايد غير موجود أو منقرض فهذا غير صحيح، ومسألة إثبات وجوده وانتشاره بين البشر مسألة بسيطة جدا يمكن معرفتها مثلا من خلال تصرفات بعض الأفراد الذين يخاطرون بحياتهم لإيقاظ الآخرين، لإيقاظ آخرين لا تربطهم بهم أي علاقة قرابة ولا يرجون من وراء عملهم أي منفعة. حتى أن بعضهم غير متدينين واعتقد شبكات التواصل الإجتماعي في الإنترنت مليئة بفيديويات توثق هذه التصرفات وعموما المسألة لا تنتهي بطرح اشكالات عبثية من بعض الملحدین المصابين بوهم المعرفة والعلم في حين هم جملة لا يكاد بعضهم يحسن الكلام في هذه المسائل العلمية.

اما اینکه ایثار حقیقی... وجود ندارد یا منقرض شده است، صحیح نیست. مسئله اثبات وجودش و منتشر شدن آن بین بشر، واقعاً مسئله ساده ای است. می توان آن را مثلاً از خلال کارهایی که برخی افراد انجام می دهند، شناخت؛ افرادی که زندگی خود را برای نجات دیگران در خطر قرار می دهند. برای نجات افرادی که هیچ نزدیکی با آنان ندارند و به خاطر کارشان هیچ منفعتی نمی خواهند. حتی برخی از آنان بی دین هستند. فکر می کنم وسائل ارتباط اجتماعی در اینترنت، پر از ویدیوهایی است که سندی برای این کارها است...

این سخنان از برخی از ملحدین است که فکر می کنند شناخت واگاهی دارند؛ درحالی که آنان نادان هستند و در این مسائل علمی نمی توانند خوب سخن بگویند.

مسألة أن البشر يمارسون الإيثار الحقيقي المأيد يقرها كبار علماء الأحياء التطورية مثل ريتشارد دوكنز ويمكنكم الرجوع لكتبه، وهو ملحد بل ويتبنى محاربة الدين. فلو كان من السهل علمياً إنكار إن البشر يمارسون الإيثار الحقيقي المأيد لما تأخر دوكنز في إنكاره، ولكنه اضطر في كتبه لمناقشته ومحاوله تعليقه، وقد ناقشت أطروحات دوكنز وتعليقاته وردتها ويثبت أنها غير دقيقة. ومن يريد تفصيل يمكنه الرجوع لكتاب وهم الإلحاد. حياكم الله دكتور لكم المايك.

زیست شناسان تکاملی بزرگی همچون ریچارد داوکنیز به این مسئله اقرار می کند که بشر، ایثار حقیقی بی طرف را انجام می دهند، می توانید به کتاب های او مراجعه کنید ، او ملحد است، حتی با دین سر جنگ دارد. اگر مسئله اینکه بشر ایثار حقیقی بی طرف انجام نمی دهند، از جهت علمی ساده بود، داوکنیز در انکار کردن نسبت به آن تاخیر نمی کرد. ولی او در کتاب هایش مجبور به مناقشه آن و علت آوردن آن شده است. بنده سخنان داوکنیز و دلایل او را مورد بحث قرار دادم و بیان کردم که دقیق نیست. هرفردی می خواهد از تفصیل آگاه شود، می تواند به کتاب توهم الإلحاد رجوع کند. دکتر درود خداوند بر شما. مایک برای شما.

د. عبدالرزاق دیراوی:

آقای ما، خداوند به شما بهترین پاداش را بدهد. سوال آخر این است: می گویند که دانشمندان در زمینه علم پزشکی و عصب شناسی به نتایج خوبی رسیدند که حیوانات نیز خواب می بینند. آزمایش هایی که محققان در دانشگاه شیکاگو انجام دادند، نشان می دهد که موش ها و گربه ها و سگ ها و حتی پرندگان خواب می بینند. تجربه روزانه خود را بازبینی می کنند. این مسئله دلیل این است که خواب مخصوص انسان نیست واز آن فهمیده می شود که این ابزاری است که زن ها در اجساد ما به وجود آورده است و قطعاً فوائد تکاملی دارد. در کتاب توهم الاحلاد شما بیان نموده اید که رویاها بعد از جدا شدن انسان از نسل گذشته اش به وجود آمده است و دقیقاً در زمان مبعوث شدن آدم پیامبر ع. منظور از رویاهایی که اتفاق افتاده است، چیست؟ آیا منظور فقط رویاهایی است که از غیب واز عوالم غیبی خبر می دهد؟ اگر این گونه باشد، این معنا را چگونه برای ملحدی که به غیب ایمان ندارد، بیان کنیم؟ آقای ما، پاسخ را از شما می شنویم. بفرمایید.

الإمام احمد الحسن (ع): يا الله حيّام الله

اعتقد لا اشكال ان تكون عند بعض الحيوانات احلام، فالاحلام، انواع وعلى الاقل كل البشر يشخصون نوعين منها:

الاولى هي الاحلام التي تمثل محاكاة ماضي الانسان يعني كونك ترى احلام متعلقة باحداث او افكار مرت بك سابقاً، يعني طالما هناك احداث مرت بك او افكار او تصورات تدور في ذهنك ...

سید احمد الحسن ع: یا الله، درود خداوند بر شما.

فکر می کنم اشکالی نداشته باشد که برخی از حیوانات خواب بینند. خواب چند نوع هستند و حداقل همه مردم دو نوع از آن را تشخیص داده اند، از جمله: خواب هایی که گذشته انسان را حکایت می کند؛ یعنی شما خواب هایی می بینی که در مورد اتفاقات یا افکاری است که قبلاً برایت اتفاق افتاده است؛ یعنی تازمانی که اتفاقات یا افکار یا تصوراتی که در ذهنت رخ می دهد، برایت اتفاق بیفتند...

(.....انقطاع للصوت.....)

نعم، ما قلته هو ان الاحلام نوعين وتكلمت عن النوع الاول من الاحلام

(.....انقطاع للصوت.....)

الان هل هناك صوت ام نؤجل السؤال ؟

نؤجل الجواب ام ان هناك صوت الان ؟

طيب، سأجيب على سؤالك إن شاء الله حول الأحلام وكون هناك أحلام لدى بقية الحيوانات. نعم.

(قطع صدا) بله، مطلبي كه گفتم اين بود: خواب ها دو نوع هستند ودر مورد نوع اول سخن گفتم (قطع صدا) الان صدا هست يا براي سوال، وقت(ديگري) تعيين كنيم؟ براي پاسخ وقت(ديگري) تعيين كنيم يا الان صدا هست؟ خوب، ان شاء الله به سوالت در مورد خواب ها وايكنه بقيه حيوانات خواب مي بينند، پاسخ مي دهم. بله.

أنا قلت أنه لا إشكال أن تكون للحيوانات الأخرى أحلام. الأحلام أنواع. وعلى الأقل البشر يشخصون نوعين منها، النوع الأول تلك الأحلام اللي تمثل محاكاة ماضي الإنسان، ترى أحلام متعلقة بأحداث وبأفكار مَرّت بك، يعني طالما ان هذه الاحداث مر بك سابقا أو التصورات التي تدور في ذهنك فيمكن أن ترى أحلام بخصوص تلك الأحداث أو الأفكار أو التصورات أو الأمانى. وهذا النوع من الأحلام يمكن أن يشاركنا فيه الحيوان. لأنه عبارة عن استخراج معلومات من الذاكرة، وترتيبها بصورة منظمة، أو حتى غير منظمة. وهذا عمل يمكن أن يقوم به الجزء من الدماغ المسؤول عن الأحلام عموماً. والدماغ مشترك بين الإنسان وبقية الحيوانات.

من گفتم: اشكالى ندارد كه براي بقيه حيوانات خواب هايي باشد. خواب ها انواعي دارد. حداقل انسان ها دو نوع از آن را تشخيص دادند. نوع اول: خواب هايي كه گذشته انسان را حكاييت مي كند كه خواب هايي مي بيني كه در مورد اتفاقات وآرزوها وافكارى است كه براي اتفاق افتاده است. منظور اين كه تا زمانى كه اين اتفاقات يا تصوراتى كه در ذهنت مي گذرد، قبلاً براي اتفاق افتاده باشد، امكان دارد كه خواب هايي در مورد اتفاقات يا افكار يا تصورات وآرزوها ببيني. در اين نوع خواب ها امكان دارد كه حيوان با ما در آن مشاركت داشته باشد؛ به اين خاطر كه عبارت است از استخراج آموزه هايي از حافظه ومرتب كردن آن به صورت منظم يا حتى غيرمنظم. اين كارى است كه عموماً بخشی از مغز كه مسئول خواب هاست، مي تواند انجام دهد. مغز چيزى است كه بين انسان وبقية حيوانات مشترك است.

أما النوع الثاني من الأحلام فهي تلك الأحلام التي تحوي إشارات غيبية، لأنها تمثل صوراً من المستقبل. يعني أنت ترى أموراً في الأحلام، ثم بعد يوم أو شهر أو سنة أو أي مدة معينة تتحقق تلك الأمور وتصبح واقع تراه بعينك في هذا العالم، وهذا هو النوع الذي نتكلم عنه ونعتبره دليلاً على حقيقة الغيب ووجود الله سبحانه وتعالى. وتفسيرات فرويد وغيره من علماء النفس يمكن أن تضع تفسيراً للنوع الأول من الأحلام، أي التي لها علاقة بالأفكار أو الأمانى أو الهواجس أو بماضي الإنسان ولكنها عاجزة عن تفسير النوع الثاني، فالرؤى التي تمثل إشارات غيبية بعضها مرمز بحيث يفهمها الرائي فقط عندما تتحقق، وبعضها لا علاقة لها بأفكاره أو هواجسه ومخاوفه أو أمانيه أو حتى بجيائه في الفترة التي رآها فيها وبعضها يتحقق بعد فترات طويلة... الخ، وعموماً فهذا النوع من الرؤى لا يمكن أن يستوعبه تفسير فرويد أو تفسيرات علماء النفس، وكثير من الملحدّين كما لاحظت يتخبطون في محاولة للخلط بين النوعين، وحقيقة لم أجد أي نقاش علمي له قيمة للإعترض على الرؤى أو الأحلام التي تتحقق في المستقبل، باستثناء إعترض يُوجه بناءً على ميكانيك الكم ومبدأ اللاتيقن ونظرية العوالم المتعددة، يُعتبر أن الحدث المستقبلي له تواريخ مستقبلية عديدة في عدة عوالم ويتحقق أحدها ويتشخص بالمستقبل، وبالتالي يمكن معرفة أحد هذه التواريخ المحتملة بحسب ميكانيك الكم، وهم يحتملون أن الرؤى المستقبلية كذلك.

أما نوع دوم خواب، خواب هاي است که در بردارنده خبرهای غیبی است؛ به این خاطر که تصویری از آینده در بردارد. یعنی تو اموری را در خواب می بینی، سپس بعد از یک روز یا یک ماه یا یک سال یا هر مدت مشخصی، این امور محقق می شود و اتفاق می افتد و آن را با چشمانت در این جهان می بینی. این نوعی است که در مورد آن سخن می گویم و آن را دلیلی بر حقیقت غیب و وجود خداوند سبحان و متعال می دانیم. تفسیرات فروید وبقیه دانشمندان روانشناسی می تواند تفسیر نوع اول خواب ها باشد؛ یعنی خواب هایی که با افکار یا آرزوها یا خطورات ذهنی یا گذشته انسان مرتبط است. ولی آنان از تفسیر نوع دوم ناتوان هستند. برخی از رویاهایی که در بردارنده خبرهای غیبی هستند، رمزگونه هستند که فقط فرد بیننده آن را در هنگام محقق شدنش می فهمد. و برخی از آنان با افکار یا خطورات ذهنی ویا آرزوها مرتبط است یا حتی به زندگی اش در زمانی که آن رویا را در آن زمان دیده است و برخی از آنان بعد از مدت های طولانی محقق می شود... الخ. عموماً تفسیر فروید یا تفسیر روان شناسان ممکن نیست که آن را توجیه کند و همان طور که ملاحظه کردی، بسیاری از ملحدین، بین این دو نوع خلط می کنند. در حقیقت هیچ مناقشه علمی نیافتم که ارزش اعتراض به رویاها یا خواب هایی که در آینده محقق می شود، داشته باشد. به استثناء اعتراضی که بر اساس میکانيك کوانتوم واصل عدم قطعیت ونظریه جهان های چندگانه مطرح می شود. با این توضیح که اتفاقی که در آینده می افتد، تاریخ های آینده ای دارد که در چند جهان اتفاق می افتد و یکی از آن ها محقق می شود ودر آینده اتفاق می افتد. در نتیجه امکان دارد که بر اساس میکانيك کوانتوم یکی از این تاریخ های محتمل را دانست و آنان احتمال می دهند که رویاهای آینده ای این چنین است.

ولكن في الحقيقة أن الرؤى المستقبلية تحتوي رموز، وهذه الرموز ربما لا يعرف دلالتها ومعناها حتى الرائي نفسه، وبعض الرؤى المستقبلية لا يفهمها ويعرف دلالتها الرائي حتى يراها تتحقق أمامه كما قلت، فيعرف أن ما تحقق في الواقع هو عبارة عن الرؤية أو الحلم الذي رآه في الماضي. في الحقيقة أن هذه المسألة لا يمكن أن يفسرها ميكانيك الكم مجال ولهذا تبقى الأحلام أو الرؤى المستقبلية دلالة واضحة على وجود الله سبحانه وتعالى. يا الله.

ولی در حقیقت رویاهای آینده ای در بردارنده رمزهایی است وچه بسا این رمزها ودلالاتها ومعنای آن را حتی فردی بیننده نداند. و برخی از رویاهای آینده این گونه هستند که فرد بیننده دلالت آن را تازمانی که جلوی چشم اتفاق نیفتد، نمی فهمد و نمی داند همان طور که شما گفتی - (با اتفاق افتادن آن) می فهمد که آنچه در واقع اتفاق افتاده است، عبارت از رویا یا خوابی است که در گذشته دیده است. درحقیقت میکانيك کوانتوم اصلاً نمی تواند آن را تفسیر کند. به همین خاطر خوابها یا رویاهای آینده، دلالت روشنی بوجود خداوند سبحان و متعال هستند. ان شاء الله. يا الله.

انا انتهيتم من الاجابة ان شاء الله وارجوا ان تكون الاجابات واضحة ومفهومة واشكر لكم صبركم وحسن استماعكم وجزاكم الله خير جزاء المحسنين.

سابقی لدقائق استمع لكم وحياكم الله جميعا والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

پاسخ گویی بنده به پایان رسید و امیدوارم که پاسخها روشن و قابل فهم باشد. از صبر شما و حسن استماع شنوندگان تشکر می کنم. خداوند به شما بهترین پاداش را بدهد. چند دقیقه می مانم و به سخنانتان گوش می دهم. درود خداوند به همه شما. والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

د. عبدالرزاق دیراوی:

وعليكم السلام ورحمة الله وبركاته. آقای ما از شما بسیار تشکر می کنیم. شما را خسته کردیم و وقت گرانبهاتان را گرفتیم. ان شاء الله... اگر خداوند سبحان و متعال بخواهد - ان شاء الله تعالی - این نوع دیدارها، بارهای دیگر تکرار شود. برادران و عزیزان بیننده شبکه "المنفذ العالمي" و همچنین برادران شنونده در روم های انصار امام مهدی ع (در پالتاک) الان به پایان این دیدار ویژه با سید احمد الحسن - وصی و فرستاده امام مهدی ع - رسیدیم. از خداوند متعال می خواهیم که در روزهای آینده دیدارهایی این چنین را تکرار کند و اینکه این امر محقق شود. در پناه خدا باشید.

والسلام عليكم ورحمة الله تعالى وبركاته.